

اثبات علم غیب امامان معصوم علیهم السلام از قرآن کریم

مقدمه:

به اعتقاد شیعیان، یکی از ویژگی‌های ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام بهره‌مندی آن شخصیت‌های نورانی و عظیم‌القدر، به اذن خداوند متعال، از علم غیب و آگاهی به امور غیبی است.

جریان وهابیت، شیعه را به خاطر این عقیده، طاغوت معرفی نموده است. محمد بن عبد الوهاب، در این

زمینه، می‌نویسد:

«والطواغیت كثيرة ورعوسهم خمسة: الأول: الشيطان الداعي إلى عبادة غير الله ... الرابع: الذي يدعي علم

الغيب من دون الله.»

«طاغوتیان بسیارند و سر دسته‌ی آنها پنج گروه هستند: گروه نخست شیطان است که بندگان را به عبادت غیر

خدا می‌خوانند ... گروه چهارم کسی که ادعای علم غیب برای خودش می‌کند در حالی که آن را از غیر خداوند

گرفته است.»

محمد بن عبد الوهاب - متوفای ۱۲۰۶ ق - مجموعة رسائل في التوحيد و الإيمان، ج ۱، ص ۳۷۷، تحقیق:

إسماعيل بن محمد الأنصاري، الطبعة الأولى، الرياض، مطابع الرياض، بر اساس برنامه‌ی الجامع الكبير.

وی، در کتاب دیگرش، ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «تلك من أنباء الغيب نوحیها إليك ما كنت تعلمها أنت و لا

قومك» می‌نویسد:

«تبرؤ الرسول من دعوی أن عندهم خزائن الله وعلم الغيب مع أن الطواغیت في زمننا ادَّعوا ذلك.»

«رسولان الهی از این ادعا که نزدشان خزائن خداوند و علم غیب است، بیزاری جسته‌اند اما طاغوت‌های زمان ما،

ادعا کرده‌اند که رسولان الهی علم غیب دارند.»

محمد بن عبد الوهاب - متوفای ۱۲۰۶ق - تفسیر آیات من القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۲۴، تحقیق: محمد

بلتاجی، الطبعة الأولى، الرياض، مطابع الرياض، بر اساس برنامه‌ی الجامع الكبير.

قفاری، از نویسندگان وهابی معاصر، نه تنها وجود علم غیب را برای ائمه علیهم السلام جایز نمی‌داند، بلکه آن

را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز نفی می‌نماید. وی در کتاب *اصول مذهب الشيعة* می‌نویسد:

«وقد نقلت كتب الشيعة نفسها أحاديث كثيرة في هذا المعنى، والله سبحانه أمر نبيه أن يقول: (قُلْ لَأَمْلِكُ

لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) الأعراف / ۱۸۸، (قُلْ لَأَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) يونس / ۴۹،

(قُلْ لَأَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ) الأنعام / ۵۰، (قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا)

الإسراء / ۹۳، (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ ...) الكهف / ۱۱۰، فهذا هو رسول الهدى وخاتم الأنبياء وسيد الأولين

والآخرين فكيف بمن دونه...»

«کتاب‌های شیعه روایات زیادی درباره‌ی علم غیب ائمه علیهم السلام نقل کرده‌اند، در حالی که خداوند سبحان

به پیامبرش امر می‌کند که بگوید: (من مالک نفع و ضررم نیستم مگر آن چه را خدا بخواهد)؛ (من نمی‌گویم

خزائن خداوند نزد من است و غیب را هم نمی‌دانم)؛ (بگو: پاک است پروردگارم؛ آیا [من] جز بشری فرستاده

هستم؟)؛ (بگو: من بشری همانند شما هستم)؛ (این رسول هدایت و خاتم انبیاء و آقای اولین و آخرین است

(که می‌گوید: من علم غیب نمی‌دانم) چه رسد به افرادی که پایین تر از اوست.»

القفاری، ناصر بن عبد الله، (معاصر)، اصول مذهب الشيعة، ج ۲، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

همان‌گونه که در متن قفاری دیده می‌شود، وی به برخی از آیات، برای نفی علم غیب از ائمه علیهم السلام و

حتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله استدلال کرده است؛ در حالی که اولاً: آیات مورد استناد، به علم غیبی که

شیعیان به آن معتقدند، ربطی ندارد؛ ثانیاً: آیات قرآن منحصر به آیات مورد نظر نیست؛ بلکه آیات دیگری نیز

وجود دارد که با چینش و در کنار هم قرار دادن آن‌ها، علم غیب برای پیامبران و ائمه علیهم السلام اثبات

می‌شود.

مقاله‌ی پیش رو، برای ارائه‌ی تفسیر صحیح از آیات قرآن کریم و اثبات علم غیب برای انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام و دفاع از ساحت مقدس قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام، در دو فصل تهیه شده و خدمت مخاطبان عزیز سایت مؤسسه‌ی تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تقدیم می‌گردد. فصل‌های این مقاله، به شرح زیر است:

فصل اول: بررسی آیات علم غیب در قرآن کریم؛

فصل دوم: اثبات علم غیب ائمه علیهم السلام بر اساس آیات قرآنی.

فصل اول: بررسی آیات علم غیب در قرآن کریم

آیاتی که در قرآن کریم درباره‌ی علم غیب آمده است، به چند گروه تقسیم می‌شود. در ادامه به بررسی هر کدام از این گروه‌های آیات خواهیم پرداخت.

گروه اول: انحصار علم غیب برای خداوند متعال

مضمون این گروه از آیات، این است که علم غیب مخصوص خداوند متعال است و جز او، هیچ فرد دیگری غیب نمی‌داند. این آیات عبارتند از:

آیه‌ی اول

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ (انعام / ۵۹)؛

«و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست در حالی که جز او [کسی] آن را نمی‌داند.»

فخررازی، از مفسرین به نام اهل سنت، این آیه را دلیل بر یگانگی خداوند گرفته و تصریح نموده که آیه در

صدد بیان انحصار علم غیب برای خداوند است:

«المسألة الثالثة: قوله تعالى: (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ) يدل على كونه تعالى منزهاً عن الضد

والند وتقريره: أن قوله: (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ) يفيد الحصر، أي عنده لا عند غيره. ولو حصل وجود آخر واجب

الوجود لكان مفاتيح الغيب حاصلة أيضاً عند ذلك الآخر، وحينئذ يبطل الحصر.»

«مسأله‌ی سوم: جمله‌ی (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ) دلالت می‌کند که خداوند متعال از شریک منزّه

است. تقریرش این است که «عنده مفاتيح الغيب» انحصار را می‌فهماند؛ یعنی تنها نزد خدا است نه نزد غیرش و

اگر يك واجب الوجود دیگری باشد، باید کلیدهای غیب نزد او نیز باشد که در این هنگام حصر باطل می‌شود.»

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي - متوفای ۶۰۴ ق - التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج

۱۳، ص ۵۳، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۱ ق - ۲۰۰۰ م.

ابن عاشور نیز در تفسیر التحرير والتنوير می‌نویسد:

«فقوله: (وعنده مفاتيح الغيب) بمنزلة أن يقول: عنده علم الغيب الذي لا يعلمه غيره.»

«فرمایش خداوند که (و عنده مفاتيح الغيب)، به منزله‌ی این است که بگوید: نزد او علم غیبی است که کسی

دیگر نمی‌داند.»

ابن عاشور، محمد الطاهر - متوفای ۱۲۸۴ ق - التحرير و التنوير، ج ۷، ص ۱۲۳، تونس، دار سحنون للنشر و

التوزيع، ۱۹۹۷ م.

شنقیطی نیز می‌گوید:

«وهذه الآية الكريمة تدل على أن الغيب لا يعلمه إلا الله وهو كذلك لأن الخلق لا يعلمون إلا ما علمهم خالقهم جل

وعلا.»

«این آیه‌ی کریمه دلالت می‌کند که تنها خداوند غیب می‌داند و او هم چنین است؛ زیرا مخلوقات تنها چیزی را

می‌دانند که خالقشان به آن‌ها آموخته است.»

الجكني الشنقيطي، محمد الأمين بن محمد بن المختار - متوفى ١٣٩٣ ق - أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، ج ١، ص ٤٨١، تحقيق: مكتب البحوث و الدراسات، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر، ١٤١٥ ق - ١٩٩٥ م.

آیهی دوم

وَ يَقُولُونَ لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (يونس/٢٠)؛

«می‌گویند: چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟! بگو: غیب [و معجزات] تنها برای خدا [و به فرمان او] است!؛ شما منتظر باشید، من نیز با شما منتظرم! [شما در انتظار معجزات بهانه‌جویانه باشید و من نیز در انتظار مجازات شما!].»

در این آیه نیز، خداوند متعال به رسولش صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که به کفار بگوید: معجزه یا آیه‌ای که شما می‌خواهید نازل شود، از امور غیبی است و از امور غیبی تنها خداوند متعال مطلع است.

آیهی سوم

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (نمل/٦٥)؛

«بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، غیب نمی‌دانند جز خداوند و نمی‌دانند چه هنگام بر انگیزته می‌شوند!.»

این آیه نیز، علم غیب را از همه نفی نموده و با تعبیر «الا الله» فقط برای خداوند متعال ثابت کرده است.

آیات: چهارم، پنجم و ششم

در چند آیهی دیگر نیز تعبیر «عالم الغیب والشهادة»، آمده و بیان می‌کند که عالم به غیب و شهود، خداوند یگانه است:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (حشر/٢٢)»؛

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (رعد/٩)»

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (تغابن/۱۸)»

آیهی هفتم

«قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (كهف/۲۶)»

«بگو: خداوند از مدّت توقفشان آگاهتر است غیب آسمانها و زمین از آن اوست! راستی چه بینا و شنواست!؛ آن-ها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکمش شریک قرار نمی‌دهد!»

آیه هشتم

«وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ. (هود/۱۲۳)»

«و [آگاهی از] غیب [و اسرار نهان] آسمانها و زمین، تنها از آن خداست و همه‌ی کارها به سوی او باز می‌گردد! پس او را پرستش کن! و بر او توکل نما! و پروردگارت از کارهایی که می‌کنید، هرگز غافل نیست!.»

نتیجه‌گیری:

در برخی از این آیات ادات حصر هم چون «إِلَّا» و «إِنَّمَا»، به کار رفته و در برخی نیز کلمات «لِلَّهِ» و «لَهُ» که خبر است مقدم شده و بنابراین روشن می‌شود که علم غیب تنها منحصر به خداوند متعال است.

گروه دوم: آیات نفي علم غيب از پیامبر صلي الله عليه وآله

گروه دیگری از آیات، علم غیب را از پیامبر اسلام نفي می‌کند و نکته‌ی مهم این که رسول خدا صلي الله عليه وآله تصریح می‌نماید که من علم غیب نمی‌دانم. این آیات عبارتند از:

آیهی اول

«قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ..

«(انعام/۵۰)»

«بگو: من نمی‌گویم خزائن خداوند نزد من است و من، [جز آن چه خدا به من بیاموزد] از غیب آگاه نیستم! و به

شما نمی‌گویم من فرشته‌ام، تنها از آن چه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم.»

در توضیح این آیه باید دانست که در صدر اسلام، مشرکان درخواست‌های عجیب و معجزه‌هایی دل‌بخوایی

از رسول خدا صلی الله علیه وآله داشتند، که در سوره‌ی اسراء در ضمن چند آیه، برخی از آن‌ها بیان شده است:

«وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَنْفَجِرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ

خِلَالَهَا تُفَجِّرُهَا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ

تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا.

«(اسراء/۹۰-۹۳)»

«و آن‌ها گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که از این سرزمین، چشمه‌ی پر آبی برایمان خارج کنی؛

یا این که باغی از درختان خرما و انگور در اختیار تو باشد که جویبارها و نهرها در میان درختانش به جریان

اندازی؛ یا آسمان را آن چنان که می‌پنداری قطعه قطعه بر سر ما فرود آوری؛ یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما

رو در رو بیاوری؛ یا خانه‌ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی؛ یا به آسمان بالا روی، حتی به آسمان رفتنت

ایمان نمی‌آوریم مگر آن که نامه‌ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم!؛ بگو: منزه است پروردگارم [از این سخنان

بی ارزش] مگر من جز بشری هستم فرستاده‌ی خدا.»

آیهی بالا، در پاسخ به همین درخواست‌ها نازل شده و به رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور می‌دهد که

برای آن‌ها بگو: نه خزائن خدا در دست من است و نه به صورت مستقل از غیب چیزی می‌دانم و نه فرشته‌ام.

آیهی دوم

«وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ ... (هود/۳۱)»

«و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا پیش من است و غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام.»

در این آیهی شریفه نیز، همانند آیهی نخست، خداوند به حضرت نوح علیه السلام دستور می‌دهد که در برابر تهمت زندگان زمانش بگوید: نه گنجینه‌های خداوند نزد اوست و نه از علم غیب چیزی می‌داند و نه از جنس فرشتگان است.

آیهی سوم

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ الشُّوْءُ

إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (اعراف/۱۸۸)»

«بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آن چه را خدا بخواهد [و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آن چه خداوند اراده کند] و اگر از غیب با خبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم و هیچ بدی [و زیانی] به من نمی‌رسید؛ من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند! [و آماده‌ی پذیرش حقند]».

آیهی چهارم

«قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أَذْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

(احقاف/۹)»

«بگو: من پیامبر نو ظهوری نیستم و نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد من تنها از آن چه بر من وحی می‌شود

پیروی می‌کنم و جز بیم دهنده‌ی آشکاری نیستم!»

فخر رازی، در تفسیرش، شأن نزول آیه را این گونه آورده است:

«قال ابن عباس في رواية الكلبي: لما اشتد البلاء بأصحاب النبي صلى الله عليه وسلم بمكة رأى في المنام أنه يهاجر إلى أرض ذات نخل وشجر وماء، فقصها على أصحابه فاستبشروا بذلك ورأوا أن ذلك فرج مما هم فيه من أذى المشركين، ثم إنهم مكثوا برهة من الدهر لا يرون أثر ذلك، فقالوا يا رسول الله ما رأينا الذي قلت ومتى نهاجر إلى الأرض التي رأيتها في المنام؟ فسكت النبي صلى الله عليه وسلم فأنزل الله تعالى: (مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ) وهو شيء رأته في المنام، وأنا لا أتبع إلا ما أوحاه الله إلي.»

«هنگامی که فشار مشکلات بر یاران پیامبر صلی الله علیه وآله در مکه شدید شد، حضرت در خواب دید به سرزمینی هجرت می‌کند که دارای نخلستان و درختان و آب فراوان است. این مطلب را برای یاران خود بازگو کرد، آن‌ها همه خوشحال شدند و فکر کردند به زودی گشایشی در برابر آزار مشرکان پیدا خواهد شد. مدتی صبر کردند، اما اثری از آن ندیدند، عرض کردند ای رسول خدا! آن چه را فرمودی ندیدیم؛ کی به آن سرزمینی که در خواب دیدی مهاجرت خواهیم کرد؟. پیامبر صلی الله علیه وآله ساکت شد. در این هنگام این آیه نازل گردید: وَ مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ: «من نمی‌دانم خدا با من و شما چه خواهد کرد.» این چیزی بود که آن را در خواب دیدم؛ ولی من جز از وحی پیروی نمی‌کنم.»

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي - متوفى ٦٠٤ ق - التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج

٢٨، ص ٧، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢١ق - ٢٠٠٠ م.

مفسرین، تفسیرهای دیگری نیز برای این آیه گفته‌اند. مهم این است که این آیه، به ظاهر، در صدد بیان نفي علم غیب از رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

نتیجه‌گیری

در آیات بالا، جمله‌های «لا اعلم الغيب»، «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَشْتَكُرْتُ»، «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ» و «وَمَا

أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» در ظاهر، علم غیب را از پیامبران الهی علیهم السلام نفي می‌کند.

گروه سوم: آیاتی که اثبات علم غیب برای فرستادگان الهی علیهم السلام می‌نماید

دسته دیگری از آیات، بر خلاف دو گروه اول، علم غیب را برای غیر خداوند متعال، افرادی هم چون پیامبران عظیم الشان علیهم السلام ثابت می‌کند.

آیه اول: خداوند رسولانش را بر علم غیب آگاه می‌سازد

در این آیه، خداوند متعال تصریح می‌کند که تنها برگزیدگان الهی از علم غیب برخوردار هستند. در این قسمت ترجمه‌ی آیات را از مترجمین اهل سنت، نقل می‌کنیم:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمُّنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (آل عمران/۱۷۹)»

اسفرائینی، از علمای قرن پنجم اهل سنت، در توضیح آیه بالا می‌نویسد:

«و نباشد که خدای تعالی بگذارد مؤمنان را بر آن چه شما برآید تا جدا کند پلید را از پاک، یعنی منافق را از مؤمن و نباشد که خدای تعالی مطلع گرداند شما را بر غیب بجملگی، و لیکن خدای تعالی اختیار کند از رسولان خویش آن کس را که خواهد وی را مطلع گرداند بر غیب، ایمان آورید به خدای تعالی و بر رسولان وی، و اگر ایمان آورید و پرهیزید شما را بود مزدی بزرگ.»

اسفرائینی ابوالمظفر شاهفور بن طاهر، (متوفای قرن پنجم ق) تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم،

ج ۱، ص: ۴۴۳، تحقیق: نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی، مکان

چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳۷۵ ش

نسفی، از علمای قرن ششم اهل سنت نیز، جمله‌ی: «و لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ» را این‌گونه معنا کرده است:

«و لیکن خدای تعالی برگزیند از رسولان آن را که خواهد و مرو را از غیب خبر دهد.»

نجم الدين، محمد، (متوفاي قرن ششم ق)، تفسير نسفي، ج ۱، ص ۱۴۳، تحقيق: دكتور عزيزالله جويني،

ناشر: انتشارات سروش، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳۶۷ ش

آیهی دوم: افراد مورد رضایت خدا از غیب آگاه می‌شوند

طبق این آیه، افرادی از علم غیب الهی بهرمنند هستند که مورد پسند و رضایت خداوند باشند:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ

أَنْ قَدْ أُلْبَعُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (سوره جن/۲۶ - ۲۷)»

رشید الدین میبیدی، از علمای اهل سنت، در ترجمه‌ی آیه می‌نویسد:

«عَالِمُ الْغَيْبِ آن دانای نهان فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) آگاه نکند از نهان خویش [و مطلع نگرداند بر آن] هیچ

کس را. إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ مگر آن رسول پسندیده فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اللَّهُ میراند پیش

آن رسول و از پس او رَصَدًا (۲۷) گوشوانان [و فرشتگان با نور و با تقدیس تا سخن خدای می‌کوشند که در آن

نفزایا و از آن چیز نکاها]. لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُلْبَعُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ تا محمد بداند که ایشان که پیغام رسانیدند از خداوند

او رسانیدند. وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ و اللَّهُ خود داناست بآن چه نزدیک فرشتگانست و بآن چه نزدیک شیاطین است وَ

أَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا.»

رشیدالدین میبیدی احمد بن ابی سعد (متوفای قرن ششم، ق) کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۱۰،

ص ۲۵۰، ناشر: انتشارات امیر کبیر، تحقیق: علی اصغر حکمت، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳۷۱ ش

آیهی سوم: علم حضرت عیسی علیه السلام به خوردنی‌ها و ذخیره‌های مردم

در آیهی دیگر، حضرت عیسی علیه السلام تصریح می‌کند، من به اذن خداوند از گِل، پرنده خلق می‌کنم، کور

مادر زاد و مریضان مبتلا به مرض پیسی را شفا می‌دهم، و به اذن خدا مرده را زنده می‌کنم و از خوردنی‌ها و

ذخیره‌های شما خبر می‌دهم. همه‌ی آن چه را حضرت عیسی علیه السلام نام می‌برد، از صفات خداوند است؛ اما

خداوند به آن حضرت عنایت فرموده است:

«وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أُخِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَتَّبِعُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران ۴۹)»

«و [او را به عنوان] رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل [قرار داده، که به آن‌ها می‌گوید: من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام من از گل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص [پیسی] را بهبودی می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم و از آن چه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم مسلماً در این‌ها، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید!.»

جمع بندی آیات علم غیب

این سه دسته آیات، با یکدیگر هیچ‌گونه تنافی‌ای ندارند و قابل جمع هستند. جمع میان آیات بدین صورت است که، گروه اول آیات، در حال بیان «علم غیب استقلالی و ذاتی» هستند. یعنی بیان می‌کنند که تنها خداوند است که به صورت مستقل، عالم بر غیب است و جز او، احدی به صورت مستقل دارای علم غیب نیست. در گروه دوم آیات، که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تصریح می‌کند: من علم غیب ندارم، منظورش، نفی علم غیب استقلالی و ذاتی است؛ یعنی علم غیب ذاتی را از خودش نفی می‌کند نه علم غیبی را که به اذن خداوند باشد. شاهد این مطلب، گروه سوم از آیات است که بیان می‌نماید: به فرستادگان الهی، از سوی خداوند، علم غیب عطا شده است. از سوی دیگر، از آن جایی که بر اساس قرآن و روایات شیعه و اهل سنت، امامت منصبی الهی است، در نتیجه، اطلاق آیهی «فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» شامل ائمه علیهم السلام نیز می‌شود و علاوه بر پیامبران، این بزرگواران نیز به اذن الهی، علم غیب دارند که در فصل دوم به صورت مفصل به آن پرداخته خواهد شد.

وهابی‌ها و برخی از مخالفان شیعه، تنها آیات گروه اول و دوم را برای نفی علم غیب مورد استناد قرار می‌دهند و آیات گروه سوم را به هیچ عنوان ذکر نمی‌کنند و در حقیقت مصداق آیه‌ی «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» شده‌اند؛ گویا از نظر آنان این آیات جزو قرآن نیست؛ و این در حالی است که آیات گروه سوم، آیات دسته‌ی اول و دوم را تفسیر می‌کند و جای هیچ گونه شبهه و ابهامی را در زمینه‌ی اثبات علم غیب برای فرستادگان الهی، باقی نمی‌گذارد.

علامه‌ی طباطبایی، در جمع میان این سه گروه از آیات، در ذیل آیه‌ی «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» می‌نویسد:

«قوله تعالى: «إلا من ارتضى من رسول» استثناء من قوله: «أحدا» و «من رسول» بیان لقوله «من ارتضى» فیفید أن الله تعالى يظهر رسله على ما شاء من الغيب المختص به فالآية إذا انضمت إلى الآيات التي تخص علم الغيب به تعالى كقوله: «وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو» الانعام: ۵۹، وقوله: «ولله غيب السماوات والأرض» النحل: ۷۷، وقوله: «قل لا يعلم من في السماوات والأرض الغيب إلا الله» النمل: ۶۵ أفاد ذلك معنى الأصالة والتبعية فهو تعالى يعلم الغيب لذاته وغيره يعلمه بتعليم من الله.»

«إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» استثنا از کلمه «احدا» است، و جمله «من رسول» بیان جمله «مَنْ ارْتَضَىٰ» است، در نتیجه می‌فهماند که خدای تعالی هر فرستاده‌ای را که بخواهد به هر مقدار از غیب مختص به خود آگاه می‌سازد. پس اگر این آیه را ضمیمه کنیم به آیاتی که علم غیب را مختص به خدای تعالی می‌داند، مانند آیه شریفه «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» و آیه «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، و آیه «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» این نتیجه به دست می‌آید که علم غیب ذاتی و تبعی است. علم غیب ذاتی از آن خداست، اما غیر خداوند علم شان با تعلیم خداوند و از جانب اوست.»

طباطبایی، سید محمد حسین - متوفای ۱۴۱۲ق - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۵۳، الطبعة الخامسة،

قم المقسمة، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة، ۱۴۱۷ق.

ایشان در جای دیگری می‌نویسد:

«فمن مجموع الكلمات في علم الغيب نستنتج أنه بالاستقلال خاص بالله تعالى ولا يطلع عليه أحد الا باذنه عز وجل.»

«از مجموع کلماتی که درباره‌ی علم غیب است نتیجه می‌گیریم که این علم، بالاستقلال ویژه‌ی خداوند است و هیچ فردی بر آن آگاهی ندارد جز با اجازه‌ی خداوند.»

طباطبایی، سید محمد حسین - متوفای ۱۴۱۲ ق - القرآن في الإسلام، ص ۴۹، تحقیق: السید أحمد الحسینی، بر اساس برنامه‌ی مکتبه اهل البيت عليهم السلام.

محمود آلوسی، از علمای اهل سنت، نیز پس از ذکر آیات «قل لا يعلم من في السموات والأرض الغيب إلا الله»، «وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو» و «عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول»، درباره‌ی جمع میان آیات می‌نویسد:

«ولعل الحق أن يقال: إن علم الغيب المنفي عن غيره جل وعلا هو ما كان للشخص لذاته أي بلا واسطة في ثبوته له وهذا مما لا يعقل لأحد من أهل السموات والأرض لمكان الامكان فيهم ذاتا وصفة وهو يأبى ثبوت شيء لهم بلا واسطة ولعل في التعبير عن المستثنى منه بمن في السموات والأرض إشارة إلى عله الحكم وما وقع للخواص ليس من هذا العلم المنفي في شيء ضرورة أنه من الواجب عز وجل أفاضه عليهم بوجه من وجوه الافاضة فلا يقال: إنهم علموا الغيب بذلك المعنى ومن قاله كفر قطعاً وإنما يقال: إنهم أظهروا أو اطلعوا بالبناء للمفعول على الغيب أو نحو ذلك مما يفهم الواسطة في ثبوت العلم لهم ويؤيد ما ذكر أنه لم يجيء في القرآن الكريم نسبة علم الغيب إلى غيره تعالى أصلاً وجاء الاظهار على الغيب لمن ارتضى سبحانه من رسول.»

«چه بسا حق این است: علم غیبی که از غیر خداوند متعال نفی شده، علم غیب ذاتی و بدون واسطه است. این گونه علم غیب برای هیچ یکی از اهل آسمان و زمین تصور نمی‌شود؛ چرا که آن‌ها ذاتا و صفتا ممکن الوجود هستند [یعنی در وجودشان محتاج خداوند هستند] و خود ممکن الوجود بودن، ابا دارد از این که چیزی ذاتا و

بدون واسطه برای آنها ثابت شود. شاید تعبیر مستثني منه «من في السموات والارض» اشاره به علت حکم داشته باشد و نیز اشاره داشته باشد که آن علمی که برای خواص واقع شده از نوع علم نفی شده [ذاتی] نیست؛ زیرا از ضروریات است که خداوند متعال این علم را از راه‌هایی افاضه کند. پس گفته نشود که آنها [فرستادگان الهی] علم غیب به این معنا [ذاتی] را دارند، کسی که این سخن را بگوید، قطعاً کافر است؛ بلکه گفته می‌شود: آنها به این علم دست یافتند و یا بر غیب اطلاع یافتند و مانند این تعبیر که واسطه را در ثبوت این علم برای آنها بفهماند. مؤید گفته‌های بالا این است که در قرآن کریم علم غیب به غیر خداوند اصلاً نسبت داده نشده؛ بلکه اظهار بر غیب برای کسانی که مورد پسند الهی هستند [فرستادگان الهی] آمده است.»

الألوسی البغدادي الحنفي، أبو الفضل شهاب الدين السيد محمود بن عبد الله - متوفى ۱۲۷۰ ق -، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج ۲۰، ص ۱۱، بیروت، دار إحياء التراث العربي، بی تا.

بنابراین، از دیدگاه علمای شیعه و اهل سنت، خداوند متعال افرادی را از علم غیب آگاه نموده ولی علمشان ذاتی نیست و آیاتی که علم غیب را از غیر خداوند نفی می‌کنند، مراد علم غیب ذاتی و استقلالی است، نه علمی که از سوی خداوند به افراد مورد پسند خداوند افاضه می‌شود.

فصل دوم: اثبات علم غیب برای ائمه علیهم السلام بر اساس آیات

در فصل اول، تفسیر اجمالی آیات علم غیب را دانستیم، در این فصل پیرامون گروه سوم از آیات مربوط به علم غیب سخن می‌گوییم که این آیات، علاوه بر پیامبران علیهم السلام، علم غیب را برای ائمه طاهرين علیهم السلام نیز با عنایت خداوند اثبات می‌کند. در این مجال، ابتدا تفسیر تفصیلی و سپس کیفیت استدلال به آیات را بیان خواهد شد.

آیهی اول: خداوند رسولانش را بر علم غیب آگاه می‌سازد

خداوند متعال در سوره آل عمران تصریح می‌کند که تنها برگزیدگان الهی از علم غیب برخوردار هستند. البته علم غیبشان استقلالی و ذاتی نیست؛ بلکه به اذن خداوند است:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ إِن تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (آل عمران/۱۷۹)»

اسفرائینی، از علمای قرن پنجم اهل سنت، در ترجمه‌ی آیه‌ی فوق می‌نویسد:

«و نباشد که خدای تعالی بگذارد مؤمنان را بر آن چه شما برآید تا جدا کند پلید را از پاک، یعنی منافق را از مؤمن و نباشد که خدای تعالی مطلع گرداند شما را بر غیب بجمستگی و لیکن خدای تعالی اختیار کند از رسولان خویش آن کس را که خواهد وی را مطلع گرداند بر غیب، ایمان آورید به خدای تعالی و بر رسولان وی، و اگر ایمان آورید و پرهیزید شما را بود مزدی بزرگ.»

آدرس آن، در فصل اول ذکر شد.

علاء الدین بغدادیلا از مفسران اهل سنت نیز، در تفسیر *الخازن* در توضیح این آیه‌ی شریفه می‌نویسد:

«الخطاب في قوله: ليطلعكم، لكفار قریش الذين قالوا: يا محمد أخبرنا عن مؤمن بك ومن لا يؤمن والمعنى وما كان الله ليبين لكم أيها الكفار المؤمن من الكافر فيقول فلان مؤمن وفلان كافر أو منافق لأنه لا يعلم الغيب أحد غيره ... (ولكن الله يجتبي من رسله من يشاء) يعني ولكن الله يصطفى ويختار من رسله من يشاء فيطلععه على ما يشاء من غيبه.»

«خطاب در کلمه‌ی «ليطلعكم»، برای کفار قریش است که گفتند: ای محمد! به ما خبر بده چه کسانی به تو ایمان می‌آورند و چه کسانی ایمان نمی‌آورند. معنای آیه این است که بنای خداوند بر این نبوده که برای شما مؤمنان را از کافران جدا سازد و مشخص کند و بگوید: فلانی کافر و فلانی مؤمن و فلانی منافق است؛ چرا که تنها خداوند غیب را می‌داند. ولی خداوند فرستادگان برگزیده‌اش را از امور غیبی به هر مقدار بخواهد، آگاه می‌سازد.»

البغدادي الشهير بالخازن، علاء الدين علي بن محمد بن إبراهيم - متوفى ۷۲۵ ق - تفسير الخازن المسمي

لباب التأويل في معاني التنزيل، ج ۱، ص ۴۵۶، بيروت، دار الفكر، ۱۳۹۹ ق - ۱۹۷۹ م.

ابو حیان اندلسی در تفسیرش می‌نویسد: آگاهی پیامبران از امور غیبی، از اطلاعات شخصی خودشان نیست؛

بلکه از طریق وحی الهی است:

«... (وَلَكِنَّ اللَّهَ يُجِيبُ) أَي: يَخْتَارُ وَيُصْطَفِي (مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ) فَيُطْلِعُهُ عَلَى مَا شَاءَ مِنَ الْمَغِيبَاتِ. فوقوع

لَكِنَّ هُنَا لَكُونُ مَا بَعْدَهَا ضِدًّا لِمَا قَبْلَهَا فِي الْمَعْنَى. إِذْ تَضْمَنُ اجْتِنَاءَ مَنْ شَاءَ مِنْ رُسُلِهِ إِطْلَاعَهُ إِيَّاهُ عَلَى مَا أَرَادَ

تَعَالَى مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ، فَاطْلَاعُ الرَّسُولِ عَلَى الْغَيْبِ هُوَ بِاطْلَاعِ اللَّهِ تَعَالَى بِوَحْيِ إِلَيْهِ، فَيُخْبِرُ بِأَنَّ فِي الْغَيْبِ كَذَا مِنْ

نِفَاقٍ هَذَا وَإِخْلَاصٍ هَذَا فَهُوَ عَالَمٌ بِذَلِكَ مِنْ جِهَةِ الْوَحْيِ، لَا مِنْ جِهَةِ إِطْلَاعِهِ نَفْسَهُ مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةٍ وَحْيِ عَلَى

الْمَغِيبَاتِ....»

«... از میان پیامبرانش هر که را بخواهد بر می‌گزیند و او را بر امور غیبی، به هر مقدار بخواهد، آگاه می‌سازد؛

وقوع «لکن» در این جا نشان‌گر این است که معنای پس از آن، ضد معنای ما قبل آن است [قبل از «لکن»

آمده است تنها خداوند بر علم غیب آگاهی دارد و بعد از آن آمده است که هر کسی را بخواهد از علم غیب آگاه

می‌کند]؛ چرا که انتخاب فرستادگان الهی از جانب خداوند مساوی است با آگاه ساختن آنان از علم غیب به هر

میزان که خداوند اراده کند. بنابراین، آگاهی رسولان از امور غیب، از طریق وحی الهی است که خداوند از نفاق

این و اخلاص آن فرد دیگر خبر داده است و پیامبر علیه السلام از طریق وحی، نه از طریق اطلاع شخصی و بدون

واسطه، عالم به امور غیبی است.»

أبي حيان الأندلسي، محمد بن يوسف - متوفى ٧٤٥ ق - تفسير البحر المحيط، ج ٣، ص ١٣٢، تحقيق: عادل

أحمد عبد الموجود - الشيخ علي محمد معوض، شارك في التحقيق ١- زكريا عبد المجيد النوقي ٢- أحمد

النجولي الجمل، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٢ق - ٢٠٠١ م.

هر يك از مفسرين در ذيل اين آيه، سخناني گفته‌اند و مطلب مورد اتفاق همه‌ی آنها اين است که خداوند،

رسولان برگزيده‌اش را از خبرهاي غيبی، مطلع می‌سازد.

نکته‌ی در خور فکر، این که اطلاع رسانی امور غیبی توسط خداوند، فقط شامل علم به حقایق احکام و دستورات دینی نیست؛ بلکه از آن جایی که غیب آن چیزی است که از علم بشر پنهان است، مصادیق زیادی هم چون علم به حوادث آینده، آگاهی از آن چه در سینه‌ی منافقین وجود دارد، توطئه‌های پنهانی منافقین و ... می‌تواند داشته باشد که خداوند از طریق وحی یا الهام، فرستادگانش را از تمامی این موارد مطلع می‌سازد.

ابو حیان اندلسی در معنای غیب، در ذیل این آیه، می‌نویسد:

«والغیب هنا ما غاب عن البشر مما هو فی علم الله تعالی من الحوادث التي تحدث ومن الأسرار التي فی قلوب المنافقین ومن الأقوال التي یقولونها إذا غابوا عن الناس.»

«غیب در این جا آن چیزهایی است که از بشر پنهان و در علم خداوند ثابت است همانند: علم به حوادثی که اتفاق می‌افتد و اسراری که در سینه‌های منافقان است و سخنانی که به دور از چشم مردم می‌گویند.»

أبي حیان الأندلسی، محمد بن یوسف - متوفای ۷۴۵ ق - تفسیر البحر المحیط، ج ۳، ص ۱۳۲، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود - الشیخ علی محمد معوض، شارك فی التحقیق ۱- زکریا عبد المجید النوقی ۲- أحمد النجولی الجمیل، الطبعة الأولى، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ق - ۲۰۰۱ م.

آیه‌ی دوم: افراد مورد رضایت خدا از غیب آگاه می‌شوند

بر اساس این آیه، افرادی از علم غیب الهی بهرمنند هستند که مورد پسند و رضایت خداوند باشند:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُبْلَغُوا رَسُولَاتٍ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (جن / ۲۸ - ۲۷)»

«عالم الغیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آن‌ها را برگزیده است و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آن‌ها قرار می‌دهد. تا بداند پیامبرانش رسالت‌های پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند و او به آن چه نزد آن‌هاست احاطه دارد و هر چیزی را احصا کرده است.»

رشید الدین میبیدی، از علمای اهل سنت، در ترجمه‌ی این آیه می‌نویسد:

«عَالِمُ الْغَيْبِ أَنْ دَانَايَ نَهَانَ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) آگاه نکند از نهان خویش [و مطلع نگرداند بر آن] هیچ

کس را. إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ مگر آن رسول پسندیده ...»

کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۱۰، ص ۲۵۰

صدر این آیه، علم غیب را برای ذات یگانه هستی اثبات نموده و از دیگران نفی می‌کند؛ اما جمله‌ی استثنائیه

«إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» آن را برای عده‌ای خاص که عبارت از رسولان الهی باشند، نیز ثابت می‌کند و این

جمله، عمومیت نفی جمله‌ی اولی را می‌شکند.

مفسران شیعه و اهل سنت، گفته‌اند: بر اساس این آیه، خداوند فرستادگانش را از علم غیبی که مختص ذات

خود اوست، بهره‌مند گردانیده است. علامه‌ی طباطبایی فرمایش زیبایی در این رابطه دارد که برای روشن شدن

مفاد آیه، آن را از نظر می‌گذرانیم. ایشان می‌فرماید:

«و «عالم الغیب» خبر لمبتدأ محذوف، والتقدير هو عالم الغیب، ومفاد الكلمة بإعانة من السياق اختصاص علم

الغیب به تعالی مع استيعاب علمه كل غیب، ولذا أضاف الغیب إلى نفسه ثانياً فقال: «على غيبه» بوضع الظاهر

موضع المضمرة ليفيد الاختصاص ولو قال: «فلا يظهر عليه» لم يفد ذلك. والمعنى هو عالم كل غیب علما يختص

به فلا يطلع على الغیب وهو مختص به أحدا من الناس فالمفاد سلب كلي... قوله تعالی: «إلا من ارتضى من

رسول» استثناء من قوله: «أحدا» و «من رسول» بیان لقوله «من ارتضى» فیفید أن الله تعالی يظهر رسله على

ما شاء من الغیب المختص به.»

«و جمله‌ی «عالم الغیب» خبر مبتدای محذوف است و تقدیر کلام «هو عالم الغیب» است، و مفاد این جمله به

کممک سیاق این است که علم غیب، مختص به خداوند متعال است، و چون علم او، تمام غیب و سراسر عالم را

فرا گرفته، غیب را به خودش نسبت داده و «علی غیبه» فرموده؛ یعنی اسم ظاهر [غیب] را به جای ضمیر به کار

برده تا اختصاص را برساند، و اگر «فلا يظهر علیه» می‌فرمود، اختصاص را افاده نمی‌کرد. معنای آیه این است

که خدای تعالی عالم به تمامی غیبها است، علمی که اختصاص به خودش دارد، پس هیچ کس از مردم را به غیب خود که مختص به خودش می‌باشد آگاه نمی‌کند، در نتیجه مفاد آیه، سلب کلی است ... جمله‌ی «الا من ارتضي من رسول» استثنا از کلمه‌ی «احدا» است، و جمله «من رسول» بیان جمله «مَنْ ارْتَضَى» است، در نتیجه می‌فهماند که خدای تعالی هر پیغمبری از پیامبران را که بخواهد به هر مقدار از غیب مختص به خود که بخواهد، آگاه می‌سازد.»

طباطبایی، سید محمد حسین - متوفای ۱۴۱۲ ق - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۵۳، الطبعة

الخامسة، قم المقدسة، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة، ۱۴۱۷ق.

قرطبی از مفسران اهل سنت می‌نویسد:

«قال العلماء رحمة الله عليهم: لما تمدح سبحانه بعلم الغيب واستأثر به دون خلقه كان فيه دليل على أنه لا يعلم

الغيب أحد سواه ثم استثني من ارتضاه من الرسل فأودعهم ما شاء من غيبه بطريق الوحي إليهم وجعله معجزة

لهم ودلالة صادقة على نبوتهم.»

«علماء گفته‌اند: از این که خداوند سبحان خودش را به علم غیب مدح کرده و آن را ویژه‌ی خود [نه ویژه‌ی

بندگان] قرار داده، دلیل بر این است که غیر او کسی دیگر عالم به غیب نیست. سپس رسولان برگزیده خودش

را استثنا کرده است و از علوم غیبی‌اش هر آن چه را خواسته از طریق وحی به آن‌ها عطا نموده است و آن را

معجزه‌ی آن‌ها و دلیلی بر راستی نبوتشان قرار داده است.»

الأنصاري القرطبي، ابو عبد الله محمد بن أحمد - متوفای ۶۷۱ ق - الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۹، ص ۲۸،

القاهرة، دار الشعب.

تا این جا ثابت شد که خداوند متعال، فرستادگانش را از علم غیب بهره‌مند فرموده است و علم غیب آن‌ها به

اذن خداوند است، نه به صورت استقلالی.

کیفیت اثبات علم غیب از این دسته آیات برای ائمه علیه السلام

اثبات علم غیب برای ائمه علیه السلام از آیات فوق، مبتنی بر اثبات سه مطلب است:

مطلب اول: کلمه «من» بیانیه است

کلمه‌ی «من» در آیه‌ی دوم، (إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ) «بیانیه» است که مصداق «من ارتضی» را بیان

می‌کنند. بقاعی، از مفسرین اهل سنت، می‌نویسد:

«و بین (من) بقوله (من رسول) أي من الملائكة ومن الناس...»

«کلمه‌ی «من» در «من رسول»، بیانیه است که مراد از آن فرشتگان و مردم است.»

البقاعی، برهان الدین اَبی الحسن اِبراهیم بن عمر - متوفای ۸۵۵ ق - نظم الدرر فی تناسب الآیات والسور،

ج ۸، ص ۳۴۷، تحقیق: عبد الرزاق غالب المهدي، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق - ۱۹۹۵ م.

زمخشری از مفسران قرن ششم در ذیل آیه سخنی دارد که نشان می‌دهد: از دیدگاه او نیز «من» بیانیه

است:

«وقد خصَّ الله الرسل من بين المرتضين بالاطلاع على الغيب.»

«خداوند متعال از میان افرادی که مورد رضایت اوست، رسولان را برای آگاهی از غیب انتخاب نموده است.»

الزمخشری الخوارزمی، ابوالقاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله - متوفای ۵۳۸ ق - الکشاف عن حقائق

التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل، ج ۴، ص ۶۳۵، تحقیق: عبد الرزاق المهدي، بیروت، دار إحياء التراث

العربي.

فخر رازی به صورت صریح، بیان می‌کند که «من» برای تبیین است:

«لفظة (من) في قوله: (مِنْ رَسُولٍ)، تبين لمن ارتضى يعني أنه لا يطلع على الغيب إلا المرتضى الذي يكون

رسولاً.»

«واژه‌ی «من» در جمله‌ی «من رسول» بیان‌گر جمله‌ی «من ارتضی» است؛ معنایش این است که خداوند جز کسی را که مورد پسند اوست، آگاه نمی‌سازد و آن شخص هم رسول و برگزیده‌ی اوست.»

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي - متوفای ۶۰۴ ق - التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج ۳۰، ص ۳۸۵، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۱ق - ۲۰۰۰ م.

ابو حيان آندلسي نیز تصريح مي‌کند که «من رسول»، عبارت «من ارتضی» را بیان مي‌کند:

«و (مِن رَّسُولٍ) تبيين لمن ارتضی.»

أبي حيان الأندلسي، محمد بن يوسف - متوفای ۷۴۵ ق - تفسير البحر المحیط، ج ۸، ص ۳۸۵، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود - الشيخ علي محمد معوض، شارك في التحقيق ۱- زكريا عبد المجيد النوقي ۲- أحمد النجولي الجمل، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۲ق - ۲۰۰۱ م.

نسفي نیز مي‌نويسد:

«ومن رسول بيان لمن ارتضی»

«(من رسول)، جمله‌ي من ارتضی را بيان مي‌کند.»

النسفي، أبو البركات عبد الله ابن أحمد بن محمود - متوفای ۷۱۰ ق - تفسير النسفي، ج ۴، ص ۲۸۹، بر اساس نرم افزار الجامع الكبير.

با توجه به مطالبی که گذشت، «من ارتضی» يك عنوان عام است که یکی از مصادیق آن، «رسول» است؛ پس «من» در این جا يك مصداق را بیان مي‌کند.

مطلب دوم: مراد از رسول، همه‌ی فرستادگان الهی است

مطلب دوم این است که مراد از «رسول» تنها پیامبران نیست؛ بلکه شامل مطلق فرستادگان الهی می‌شود؛ چه این فرستاده بشر باشد یا فرشته. علمای اهل سنت این مطلب را ذیل آیه بیان کرده‌اند. ابن کثیر، از علمای

اهل سنت، در شرح این آیه می‌نویسد: کلمه‌ی «رسول»، شامل فرستادگان خداوند، اعم از بشر و فرشتگان می‌شود.

«عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه أحدًا إلا من ارتضى من رسول) وهذا ینعم الرسول الملکی والبشری.»

«رسول در آیه‌ی (عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه أحدًا إلا من ارتضى من رسول) عمومیت دارد و شامل فرستادگان ملکی [فرشته‌ها] و بشری می‌باشد.»

ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء إسماعیل بن عمر القرشی - متوفای ۷۷۴ ق - تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۴۶۲، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ق.

هم چنین پیش از این گذشت که بقاعی نیز «رسول» را به فرشتگان و فرستادگان بشری تفسیر کرده است:

«وین (من) بقوله: (من رسول) أي من الملائكة ومن الناس...»

«کلمه «من» در «من رسول» بیانیه است که مراد از آن فرشتگان و مردم است.»

البقاعی، برهان الدین أبی الحسن إبراهیم بن عمر - متوفای ۸۵۵ ق - نظم الدرر فی تناسب الآیات والسور، ج ۸، ص ۳۴۷، تحقیق: عبد الرزاق غالب المهدي، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق - ۱۹۹۵ م.

هم چنین زحیلی، از دیگر مفسرین، نیز می‌نویسد:

«و الرسول: هو الملك أو صاحب الشریعة السماویة، أي یشمل الرسول الملکی والبشری.»

«رسول: همان فرشته یا صاحب شریعت آسمانی است؛ یعنی شامل فرستاده‌ی از جنس فرشته و بشر می‌شود.»

الزحیلی، وهبة بن مصطفى التفسیر الوسیط، ج ۳، ص ۲۷۵۷، الطبعة الأولى، دمشق، دار الفکر، ۱۴۲۲ ق، بر اساس نرم افزار المكتبة الشاملة.

راغب اصفهانی از واژه شناسان قرآنی، پس از عبارت «إلا من ارتضى من رسول» می‌نویسی:

«فيه إشارة أن لله تعالى علما يخص به أوليائه.»

«در این آیه، اشاره به این است که خداوند علمی دارد که ویژه اولیای اوست.»

الراغب الإصفهاني، أبو القاسم الحسين بن محمد - متوفى ٥٠٢ ق - المفردات في غريب القرآن، ج ١، ص

٣٤٤، تحقيق: محمد سيد كيلاني، لبنان، دار المعرفة.

بافلاني در کتاب تمهيد الأوائل في تلخيص الدلائل، پس از عبارت «من ارتضى من رسول»، سخني دارد که

نشان مي دهد، خداوند متعال غير خودش را نیز، از علم غيب با خبر مي سازد و از دیدگاه او، این «غير خداوند»

منحصر در پیامبران عليهم السلام نیست:

«وفي نظائر هذه الآيات ما يدل على أن علم ما يكون لا يدركه إلا علام الغيوب أو من أطلعته على ذلك.»

«در آیات همانند این آیات، آمده است که علم آن چه را که در عالم وجود دارد، جز دانای غیبها [خداوند متعال]

یا کسی که او را خداوند آگاه ساخته، نمی داند.»

البافلاني، القاضي أبي بكر محمد بن الطيب - متوفى ٤٠٣ ق - تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل، ج ١، ص ٧٧،

تحقيق: الشيخ عماد الدين أحمد حيدر، الطبعة الثالثة، بيروت، مركز الخدمات والأبحاث الثقافية - مؤسسة الكتب

الثقافية، ١٤١٤ - ١٩٩٣ م.

سلمي يكي ديگر از مفسران اهل سنت، «من ارتضى» را به گونه اي معنا کرده است که شامل افراد ديگری

غير از پیامبران عليهم السلام نیز می شود:

«(إلا من ارتضى من رسول) و هو الفاني عن أوصافه المتصف بأوصاف الحق.»

«من ارتضى» کسی است که از اوصاف خود رهیده و به اوصاف حق آراسته شده است.»

السلمي، ابوعبد الرحمن محمد بن الحسين بن موسي الأزدي - متوفى ٤١٢ ق - تفسير السلمي وهو حقائق

التفسير، ج ١، ص ١٢٨، تحقيق: سيد عمران، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢١ ق - ٢٠٠١ م.

از مجموع نوشته‌های مفسرین و علمای اهل سنت نتیجه گرفته می‌شود که واژه‌ی «من»، در «من رسول»، بیانیه است که تنها يك مصداق از «من ارتضي» را بیان می‌کند و واژه‌ی «رسول» نیز مطلق است و شامل رسول بشري و فرشتگان می‌شود.

مطلب سوم: ائمه عليهم السلام فرستادگان خداوند هستند

شیعیان، بر اساس قرآن و روایات معتبر، امامت را الهی و در امتداد نبوت می‌دانند؛ یعنی امام را خداوند مشخص نموده و راه پیامبر را ادامه داده، در خط او حرکت و برنامه‌هایش را در میان امت پیاده می‌کند. برای اطلاع بیشتر از این موضوع، به آدرس زیر مراجعه فرمایید:

[ادله نقلی «نصب امام» توسط خداوند \(امامت عامه\)](#)

ثانیا: حتی بر اساس روایات اهل سنت، مقام جانشینی پیامبر صلی الله علیه وآله و امامت پس از آن حضرت، امری الهی است؛ یعنی خداوند متعال، امام را، به مقام امامت برگزیده است و هیچ بشري حتی رسول خدا صلی الله علیه وآله حق انتخاب امام را ندارد؛ همان گونه که پیامبر را خداوند انتخاب می‌کند و در کسی و حتی خود پیامبر نیست که خودش را برای این وظیفه‌ی مهم انتخاب کند. برای اثبات این مطلب، چند روایت، از منابع شیعه و اهل سنت، بیان خواهد شد.

روایت شیعه

در منابع شیعه، روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است.

روایت اول:

در یکی از روایات صحیح، امام صادق علیه السلام تصریح فرموده است: انتخاب امام به دست خداوند است

نه در اختیار ما:

« ۲ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَتَرُونَ الْمُوصِيَّ مِنَّا يُوصِي إِلَيَّ مَنْ يُرِيدُ؟ لَا وَاللَّهِ وَ لَكِنَّ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِرَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى صَاحِبِهِ. »

«عمرو بن اشعث می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: آیا فکر می‌کنید یکی از ما به هر که خواست وصیت می‌کند؟ نه به خدا سوگند؛ این عهدی است از خدا و رسولش صلی الله علیه وآله، به فردی پس از فردی تا این که به صاحبش برسد.»

الکلبینی الرازی، أبو جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق - متوفای ۳۲۸ ق.، الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۷۸، ناشر: اسلامیة، تهران، الطبعة الثانية، ۱۳۶۲ هـ.ش.

روایت بالا از نظر سندی صحیح است و مرحوم میرزا محمد تقی اصفهانی به صحت سندش تصریح کرده است:

«ومنها ما رواه ثقة الإسلام في الكافي في الصحيح عن أبي عبد الله (عليه السلام): أترون الموصي منا يوصي إلى من يريد ؟ لا والله ولكن عهد من الله ورسوله (صلى الله عليه وآله) لرجل فرجل حتى ينتهي الأمر إلى صاحبه.»

«یکی از آن‌ها، روایتی است که ثقة الاسلام کلینی، به صورت صحیح در کتاب الکافی، از امام صادق روایت کرده است که فرمود ... »

الموسوي الأصفهاني، ميرزا محمد تقی - متوفای ۱۳۴۸ ق - مکیال المکارم في فوائد الدعاء للقائم عليه السلام، ج ۱، ص ۳۱، تحقیق: السيد علي عاشور، الطبعة الأولى، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۱ ق - ۲۰۰۱ م.

روایت دوم:

در روایت صحیح دیگر نیز امام صادق علیه السلام فرموده است:

«[۱] الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبَانَ عَنْ أَبِي بصيرٍ

قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَكَرُوا الْأَوْصِيَاءَ وَذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا ذَاكَ إِلَيْنَا

وَمَا هُوَ إِلَّا إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يُنْزِلُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ.»

«ابو بصیر می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که نام اوصیاء را بردند و من هم اسماعیل را نام بردم.

حضرت فرمود: نه به خدا، ای ابا محمد، تعیین امام در اختیار ما نیست، این کار تنها به دست خداست که هر یک

را پس از دیگری می فرستد.»

الکلینی الرازی، أبو جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق - متوفای ۳۲۸ ق - الأصول من الکافی، ج ۱، ص

۲۷۹، بَابُ أَنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْهُودٌ مِنْ وَاحِدٍ إِلَيَّ وَاحِدٍ، حدیث اول، الطبعة الثانية، تهران، اسلامیه،

۱۳۶۲ ش.

بررسی سند روایت:

۱. حسین بن محمد بن عامر

این راوی، از دیدگاه علمای رجال، ثقة است و به نام «حسن بن محمد بن عمران» نیز معرفی شده است.

نجاشی 1 می نویسد:

«الحسین بن محمد بن عمران بن أبي بكر الأشعري القمي، أبو عبد الله: ثقة.»

«حسین بن محمد بن عمران بن ابو بکر اشعری قمی، کنیه اش ابو عبد الله، ثقة است.»

النجاشي الأسدي الكوفي، ابوالعباس أحمد بن علي بن أحمد بن العباس - متوفى ٤٥٠ ق - فهرست أسماء مصنفى الشيعة المشتهر برجال النجاشي، ص ٦٦، تحقيق: السيد موسى الشبيري الزنجاني، الطبعة الخامسة، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤١٦ ق.

آقاي نمازي شاهرودي نیز مي نويسد:

«الحسين بن محمد بن عامر الأشعري القمي أبو عبد الله: من مشايخ الكليني في الكافي . يروي عنه كثيرا وهو الحسين بن محمد بن عامر بن عمران بن أبي بكر الأشعري القمي **الثقة بالاتفاق** .»

«حسين بن محمد بن عامر اشعري قمي، كنيه اش ابو عبد الله، از اساتيد كليني است كه از وي بسيار روايت نقل کرده است. او همان حسين بن محمد بن عامر بن عمران بن ابو بكر اشعري قمي است كه به اتفاق علما، ثقه است.»

الشاهرودي، الشيخ علي النمازي - متوفى ١٤٠٥ ق - مستدركات علم رجال الحديث، ج ٣، ص ١٩١، الطبعة الاولى، تهران، شفق، ١٤١٢ ق.

٢. معلي بن محمد البصري

هر چند مرحوم نجاشي، اين راوي را مضطرب المذهب و الحديث معرفي کرده و ابن غضائري گفته: يعرف حديثه و ينكر؛ يعنى روايتش منكر است، اما مرحوم آيت الله العظمي خويي ايشان را موثق مي داند و درباره اش نوشته است:

«أقول: **الظاهر أن الرجل ثقة يعتمد على رواياته** . وأما قول النجاشي من اضطرابه في الحديث والمذهب فلا يكون مانعا عن وثاقته ، أما اضطرابه في المذهب فلم يثبت كما ذكره بعضهم ، وعلى تقدير الثبوت فهو لا ينافي الوثاقة ، وأما اضطرابه في الحديث فمعناه أنه قد يروي ما يعرف ، وقد يروي ما ينكر ، وهذا أيضا لا ينافي الوثاقة. و أما روايته عن الضعفاء على ما ذكره ابن الغضائري ، فهي على تقدير ثبوتها لا تضر بالعمل بما يرويه عن الثقات ،

فالظاهر أن الرجل معتمد عليه ، والله العالم.»

«می‌گویم: ظاهر این است که این شخص موثق است و به روایاتش اعتماد می‌شود. اما سخن نجاشی که وی را مضطرب الحدیث و المذهب معرفی کرده، مانع از وثاقتش نیست؛ زیرا اضطراب در مذهبش ثابت نشده و بر فرض ثبوت، منافی وثاقت نیست. اضطراب در حدیث نیز معنایش این است که وی روایات معروف [شناخته شده] و منکر [غیر شناخته شده] را روایت کرده است و این نیز با وثاقتش منافات ندارد.

اما این سخن ابن عسائری که وی از ضعف روایت کرده، بر فرض این که ثابت باشد، برای عمل به روایاتی که او از افراد ثقه نقل کرده، ضرری نمی‌زند. در نتیجه ظاهراً این شخص مورد اعتماد است.»

الموسوي الخوئي، السيد أبو القاسم - متوفای ۱۴۱۱ ق - معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، ج ۱۹، ص ۲۸۰، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۳ق - ۱۹۹۲م.

سید بحر العلوم، کلام علامه‌ی مجلسی را درباره‌ی معلی بن محمد، نقل کرده و تصریح نموده که علامه، سخن نجاشی و ابن عسائری را نقد کرده است:

«وقال المجلسي: لم نطلع على خبر يدل على اضطرابه في الحديث والمذهب . . . و في الوجيزة: ولا يضر ضعفه لأنه من مشايخ الإجازة و في المعراج - نقلًا عن بعض معاصريه - القول بصحة حديثه لكونه من المشائخ.»

«مجلسی گفته: ما به روایتی که بر اضطراب او در مذهب و نقل روایت دلالت کند، نیافتیم. علامه در کتاب «وجیزه» گفته است: این ضعف وی ضرری به او نمی‌زند؛ چون ایشان از مشایخ اجازه هستند و در کتاب معراج از برخی معاصرینش نقل کرده که روایت او صحیح است؛ چرا که او از مشایخ ثقات هستند.»

الطباطبائي، السيد مهدي بحر العلوم - متوفای ۱۲۱۲ ق - الفوائد الرجالية، ج ۳، ص ۳۴۰، تحقیق و تعلیق: محمد صادق بحر العلوم - حسین بحر العلوم، الطبعة الأولى، تهران، مكتبة الصادق، ۱۳۶۳ ش.

۳. حسن بن علي الوشاء

این راوی نیز از دیدگاه علمای شیعه مورد اعتماد و وثوق است. نجاشی 1 درباره اش می نویسد:

«الحسن بن علي بن زياد الوشاء بجلي كوفي ... و كان من وجوه هذه الطائفة ...»

«حسن بن علي بن زياد وشاء بجلي از اهل کوفه ... از سرشناسان امامیه بوده است.»

النجاشي الأسدي الكوفي، ابوالعباس أحمد بن علي بن أحمد بن العباس _متوفای ۴۵۰ق_، فهرست أسماء مصنفی الشيعة المشتهر ب رجال النجاشي، ص ۳۹، تحقيق: السيد موسي الشبيري الزنجاني، ناشر: مؤسسة النشر الاسلامي - قم، الطبعة: الخامسة، ۱۴۱۶هـ.

مرحوم آیت الله العظمی خویی، پس از بحث درباره ی ایشان می نویسد:

«فلا ينبغي الريب في جلالة الرجل ووثاقته.»

«تردید و شک در جلالت و وثاقت این شخص، سزاوار نیست.»

الموسوي الخوئي، السيد أبو القاسم _ متوفای ۱۴۱۱ق_، معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، ج ۶، ص ۴۰، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۳هـ - ۱۹۹۲م

آقای نمازی شاهرودی نیز می نویسد:

«الحسن بن علي بن زياد الوشاء الخزاز الكوفي ... من وجوه هذه الطائفة و عين من عيون هذه الطائفة.»

«حسن بن علي بن زياد وشاء خزاز كوفي ... از سرشناسان امامیه و چشم چراغ امامیه است.»

الشاهرودي، الشيخ علي النمازي _ متوفای ۱۴۰۵ق_، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۲، ص ۴۵۱، ناشر:

ابن المؤلف، چاپخانه: شفق - طهران، الأولى ۱۴۱۲هـ

۴. عمر بن ابان الكلبي

این راوی نیز از نظر علمای رجال توثیق دارد. نجاشی می نویسد:

«عمر بن أبان الكلبي أبو حفص مولى، كوفي، ثقة.»

«عمر بن ابان كلبي، ... از اهل کوفه و مورد اعتماد است.»

النجاشي، رجال النجاشي، ص ۲۸۵.

آقاي نمازي شاهرودي اتفاق علماي شيعه بر ثقه بودنش را نقل کرده است:

«عمر بن أبان الكلبي أبو حفص الكوفي: من أصحاب الصادق عليه السلام؛ ثقة بالاتفاق.»

الشيخ علي النمازي الشاهرودي، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۶ ، ص ۶۹.

۵. يحيى ابو بصير اسدي

آخرين راوي متصل به امام عليه السلام، ابو بصير اسدي است که وي از نظر علماي رجال كاملا ثقة و مورد

اعتماد است. نجاشي مي نويسد:

«يحيى بن القاسم أبو بصير الأسدي؛ و قيل: أبو محمد، ثقة، وجيه.»

«يحيى بن قاسم، ابو بصير اسدي، و برخي كنيه اش را ابو محمد گفته اند، موثق و سرشناس است.»

النجاشي، رجال النجاشي، ص ۴۴۱.

روایت اهل سنت

در منابع دست اول اهل سنت نیز روایاتی پیرامون امامت الهی به چشم می خورد که به عنوان نمونه یکی از

آنها را از صحیح ترین کتاب اهل سنت - صحیح مسلم - نقل می کنیم.

مسلم بن حجاج نیشابوری در روایتی از ابن عباس چنین نقل می کند:

«۲۲۷۳ حدثني محمد بن سهل التميمي حدثنا أبو اليمان أخبرنا شعيب عن عبد الله بن أبي حسين حدثنا نافع

بن جبير عن بن عباس قال: قدم مسيلمة الكذاب على عهد النبي صلى الله عليه وسلم المدينة فجعل يقول: إن

جعل لي محمد الأمر من بعده تبعته فقدمها في بشر كثير من قومه فأقبل إليه النبي صلى الله عليه وسلم ومعه

ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ وَفِي يَدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِطْعَةٌ جَرِيدَةٍ حَتَّى وَقَفَّ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ
قال: لو سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أُعْطَيْتُكَهَا وَلَنْ أُنْتَعِدَى أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ ...»

«ابن عباس می گوید: مُسَيْلِمَةُ كَذَّابٌ در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله به مدینه آمد و گفت: اگر محمد صلی الله علیه وآله جانشینی پس از خودش را برای من قرار دهد، از او پیروی می کنم. او با افراد زیادی از قبیله اش به سمت آن حضرت آمد و رسول خدا صلی الله علیه وآله به همراه ثابت بن قیس به او رو کرد و در حالی که در دستشان تکه چوبی بود به نزدش رفت و در مقابلش ایستاد و فرمود: «اگر این تکه چوب را از من بخواهی، به تو نخواهم داد و هرگز امر خدا را به تو واگذار نمی کنم ...»

النيسابوري القشيري، ابوالحسين مسلم بن الحجاج _ متوفای ۲۶۱ ق_، صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۸۰،
تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.
سیوطی در شرح این فقره از صحیح مسلم می نویسد:

«ولن أنتعدى أمر الله فيك أي لا أجيبك إلى ما طلبته مما لا ينبغي لك من الاستخلاف والمشاركة.»

«هرگز امر خدا را به تو نمی دهم، یعنی به درخواست تو در زمینه‌ی جانشینی و مشارکت، که شایسته تو نیست، پاسخ نخواهم داد.»

الديباج على مسلم، عبدالرحمن بن أبي بكر أبو الفضل السيوطي، - متوفای ۹۱۱ ق - تحقيق: أبو إسحاق
الحويني الأثري، ج ۵، ص ۲۹۱، السعودية، دار ابن عفان، ۱۴۱۶ ق - ۱۹۹۶ م.

نووي یکی دیگر از شارحان صحیح مسلم، درباره‌ی جمله‌ی «ولن أنتعدى أمر الله فيك» می نویسد:

«قوله صلى الله عليه وسلم لمسيلمة (ولن أنتعدى أمر الله فيك) فهكذا وقع في جميع نسخ مسلم ووقع في البخاري ولن تعدو أمر الله فيك. قال القاضي: هما صحيحان فمعنى الأول لن أعدو أنا أمر الله فيك من أني لا أجيبك إلى ما طلبته مما لا ينبغي لك من الاستخلاف أو المشاركة.»

«این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله «ولن أتعدی أمر الله فیک» به مسیلمه، در همه‌ی نسخه‌های مسلم همین طور آمده است؛ اما در بخاری «لن تعدو امر الله فیک» آمده است. قاضی عیاض گفته: هر دو تعبیر صحیح است. معنای تعبیر نخست این است که من امر خدا را به تو نمی‌دهم، یعنی به خواسته‌ی تو - جانشینی و یا مشارکت - که لیاقتش را نداری، پاسخ نمی‌دهم.»

النووي الشافعي، محيي الدين أبو زكريا يحيى بن شرف بن مر بن جمعة بن حزام - متوفى ٦٧٦ ق - شرح النووي علي صحيح مسلم، ج ١٥، ص ٣٣، الطبعة الثانية، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٣٩٢ ق.

بر اساس این روایت صحیح اهل سنت، جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله، به فرموده‌ی خود آن حضرت، امری الهی است و خداوند جانشین ایشان را انتخاب می‌نماید و پیامبر صلی الله علیه وآله حق واگذاری آن را به هیچ فرد دیگری ندارد.

روایات شیعه و اهل سنت را در موضوع «الهی بودن امامت»، در مقاله‌ای مستقل و به صورت مفصل، پیش از این مورد بررسی قرار گرفته است. برای اطلاع بیشتر به آدرس زیر مراجعه فرمایید:

[ادله نقلی «نصب امام» توسط خداوند \(امامت عامه\)](#)

نتیجه‌گیری: ائمه علیهم السلام نیز مصداق «رسول» هستند

از آن چه که تاکنون گذشت، نتیجه گرفته می‌شود که ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام نیز، مصداق رسول در این آیات هستند. به این بیان که:

اولاً: بر اساس دیدگاه علمای اهل سنت، رسول، اعم از فرستاده‌ی بشری و فرشتگان است.

ثانیاً: ثابت شد که به اعتقاد شیعه و از دیدگاه روایات اهل سنت، مقام امامت، الهی است؛ یعنی خداوند

«امام» را به این مقام انتخاب می‌کند؛ همان گونه که پیامبر را، خداوند انتخاب می‌نماید.

از این دو مطلب نتیجه گرفته می‌شود که ائمه طاهرين عليهم السلام نیز فرستادگان الهي هستند، و در نهایت، همان طوري که پیامبران علم غیب دارند، ائمه‌ی طاهرين عليهم السلام نیز که مصداق رسول مي‌باشند، از این علم بهرمنند خواهند بود.

نکته‌ی مورد توجه این است که آیه‌ی بالا، تنها یکی از آیاتی است که می‌شود علم غیب ائمه عليهم السلام را از آن اثبات کرد. آقای نمازي شاهرودي نزدیک سی آیه را در کتابش آورده که بر اثبات علم غیب آن بزرگواران دلالت دارد. ایشان پس از ذکر آیه‌ی «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضى من رسول» درباره‌ی این مطلب می‌نویسد:

«وسائر الآيات الدالة على إثبات علم الغیب له و لأوصیائه المعصومین عليهم السلام قریبة إلى الثلاثین، ذکرناها فی کتابنا «رسالة علم غیب» فراجع إليه.»

«آیاتی که بر اثبات علم غیب برای رسول خدا صلي الله عليه وآله و اوصیاء معصومش عليهم السلام دلالت دارند، نزدیک سی تا است که آن‌ها را در کتاب «رسالة علم غیب» ذکر کردم. به آن جا مراجعه نمایید.»

النمازي الشاهرودي، الشيخ علي - متوفاي ۱۴۰۵ق - مستدرک سفينة البحار، ج ۸، ص ۳۹، چاپ ۱۴۱۸، تحقیق و تصحیح: الشيخ حسن بن علي النمازي، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.

ائمه عليهم السلام مصداق «من ارتضى» و وارث علوم پیامبر صلي الله عليه وآله

در منابع شیعه روایاتی ذکر شده که ائمه طاهرين عليهم السلام را وارث علم پیامبر صلي الله عليه وآله و مصداق «من ارتضى» معرفی کرده‌اند. در ادامه به برخی از این روایات شریف اشاره می‌شود:

روایت اول

در روایت صحیح، امام باقر علیه السلام فرموده، رسول خدا صلی الله علیه وآله مصداق «من ارتضی» و دارای

علم غیب الهی - علوم قضا و قدر - است و همان علم غیب، از پیامبر صلی الله علیه وآله به ما نیز رسیده است:

«[۲] مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ عَنْ سَدِيرِ

الصَّرِيفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ يَسْأَلُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ (البقرة/۱۱۷) قَالَ: أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بِعِلْمِهِ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ

قَبْلَهُ فَابْتَدَعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ لَمْ يَكُنْ قَبْلَهُنَّ سَمَاوَاتٌ وَ لَا أَرْضُونَ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى

الْمَاءِ (هود/۷) فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ: أَرَأَيْتَ قَوْلَهُ جَلَّ ذِكْرُهُ عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (الجن/۲۶) فَقَالَ: أَبُو

جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ (الجن/۲۷) وَ كَانَ وَ اللَّهُ مُحَمَّدٌ مِمَّنْ ارْتَضَاهُ وَ أَمَا قَوْلُهُ عَالِمِ الْغَيْبِ

(الجن/۲۶) فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمٌ بِمَا غَابَ عَنْ خَلْقِهِ فِيمَا يَقْدِرُ مِنْ شَيْءٍ وَ يَقْضِيهِ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهُ وَ

قَبْلَ أَنْ يُقْضِيَهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ فَذَلِكَ يَا حُمْرَانُ عِلْمٌ مَوْفُوفٌ عِنْدَهُ إِلَيْهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ فَيُقْضِيهِ إِذَا أَرَادَ وَ يَنْدُو لَهُ فِيهِ فَلَا

يُمْضِيهِ فَأَمَّا الْعِلْمُ الَّذِي يَقْدَرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيُقْضِيهِ وَ يُمْضِيهِ فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي انْتَهَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَآلِهِ ثُمَّ إِلَيْنَا.»

«سدير صیرفی می‌گوید: شنیدم که حمران بن اعین از امام باقر علیه السلام درباره‌ی این آیه که می‌فرماید:

«خدا ایجاد کننده‌ی آسمان‌ها و زمین است» پرسید: امام فرمود: خدای عز و جل همه چیز را با علمش ایجاد

کرد، بدون آن که نمونه‌ی قبلی داشته باشد. آسمان‌ها و زمین‌ها را آفرید در صورتی که پیش از آن، آسمان و

زمینی نبود، آیا گفتار خداوند را نشنیده‌ای که فرمود: «و عرش خدا روی آب بود» [پس اگر آسمان و زمین می

بود، عرش خدا روی آن‌ها قرار می‌گرفت] حمران عرض کرد: بفرمائید معنی این سخن خداوند متعال را که

فرمود: «خدا غیب می‌داند و کسی را بر علم غیب خود آگاه نکند» امام علیه السلام [ادامه‌ی آیه را] تلاوت کرد:

«مگر فرستاده‌ای که مورد رضایت او باشد» به خدا سوگند که محمد صلی الله علیه وآله از پسندیدگان او بود و

اما این که فرماید: «خدا غیب می‌داند»، همانا خدای عز و جل عالم است به آن چه از خلقش غایب است نسبت به هر چیزی که مقدر می‌کند و حکم می‌دهند پیش از آن که آن را بیافریند و به فرشتگانش افاضه کند، ای حمران! این علم نزد او نگه داشته است و نسبت به آن مشیت دارد، هرگاه بخواهد طبق آن حکم دهد [و آن را به مورد اجرا گذارد] و گاهی نسبت به آن بدا حاصل شود که اجرایش نمی‌کند و اما علمی که خدای عز و جل آن را قطعی کرده و امضاء نموده، علمی است که اولاً به پیغمبر صلی الله علیه وآله و سپس به ما رسیده است.»

الکلبینی الرازی، أبو جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق _ متوفای ۳۲۸ ق_، الأصول من الکافی، ج ۱، ص

۲۵۷، ناشر: اسلامیة، تهران، الطبعة الثانية، ۱۳۶۲ هـ.ش.

در این روایت، دو نکته‌ی مهم بیان شده است:

نکته‌ی اول این که رسول خدا صلی الله علیه وآله مصداق «من ارتضی» است: وَ كَانَ وَ اللَّهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ مِمَّنِ ارْتَضَاهُ.

نکته‌ی دوم این که علم به قضا و قدری که ویژه‌ی خداوند است، به پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده و ائمه

علیهم السلام نیز همان علوم را دارا می‌باشند: فَأَمَّا الْعِلْمُ الَّذِي يُقَدَّرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَفْضِيهِ وَ يُمَضِّيه فَهُوَ الْعِلْمُ

الَّذِي انْتَهَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ إِلَيْنَا.

در نتیجه ائمه علیهم السلام نیز به اذن خداوند، علم غیب الهی را دارند.

تصحیح روایت

این روایت از لحاظ سندی، صحیح است. شیخ هادی نجفی بعد از نقل روایت، به صحت سندش تصریح

کرده است:

«الرواية صحيحة الإسناد.»

هادی النجفی، - معاصر - موسوعة أحاديث أهل البيت (ع)، ج ۸، ص ۲۱۵، چاپ اول، بیروت، دار إحياء

التراث العربي للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۲۳ ق - ۲۰۰۲ م، بر اساس نرم افزار مكتبة اهل البيت عليهم السلام.

روایت دوم

در روایت طولانی دیگری، به نقل از سلمان فارسی، امیر مؤمنان علیه السلام، با استناد به آیهی «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً إلا من ارتضى من رسول» تصریح نموده که من، «مرتضی» یعنی پسندیده از میان فرستادگان هستم که خداوند علم غیبش را بر آنها ظاهر ساخته است:

«۱ - حدثنا الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه [قال: حدثنا محمد بن الحسن بن الوليد] قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن محمد ابن زكريا، عن أبي المعافا عن وكيع، عن زاذان، عن سلمان قال: ... يَا سَلْمَانَ أَمَا قَرَأْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى حَيْثُ قَالَ «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» فَقُلْتُ: بَلَى يَا سَيِّدِي فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ أَنَا الْمُرْتَضِي مِنَ الرَّسُولِ الَّذِي أَظْهَرَهُ عَلَى غَيْبِهِ أَنَا الْعَالِمُ الرَّبَّانِيُّ أَنَا الَّذِي هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيَّ الشَّدَائِدَ وَ طَوَى لِي الْبُعِيدَ.»

«... ای سلمان؛ آیا قرآن را نخوانده‌ای که می‌فرماید: دانای غیب است و بر غیب خود کسی را آگاه نمی‌سازد جز فرستادگان مورد پسندش را؟. گفتیم: آری ای آقای من؟ فرمود: ای سلمان منم پسندیده، رسولی که او را بر غیب خود گمارد، منم عالم ربانی، منم که خدا سختی‌ها را بر من آسان کرده و دور را برای من نزدیک کرده است [چنان از حوادث آینده مطلع نموده که گویا آنها را دیده‌ام].»

الطبري (الشيوعي)، محمد بن جرير - متوفاي قرن چهارم - نوادر المعجزات، ص ۱۸، تحقيق: مؤسسة الإمام

المهدي (ع)، چاپ اول، قم، مؤسسة الإمام المهدي (ع)، ۱۴۱۰ ق.

روایت سوم

در روایت دیگری که از طریق محمد بن فضیل هاشمی نقل شده، امام هشتم علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارشان، امام موسی بن جعفر ۸، به مدینه آمد و در میان جمعی از شیعیان، شخصی به نام «عمرو بن هذاب»، که از ناصبی‌ها بود، حضور داشت. حضرت به او فرمود: اگر خبر دهم که شما در همین روزها به خون

یکی از اقوامت مبتلا می‌شوی قبول می‌کنی؟ او گفت: نه؛ فإن الغیب لا یعلمه إلا الله تعالی؛ تنها خداوند غیب می‌داند.

امام هشتم علیه السلام با استناد به همین آیه فرمود:

«قَالَ: عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَرَسُولُ اللَّهِ

عِنْدَ اللَّهِ مُرْتَضَى وَ نَحْنُ وَرَثَةُ ذَلِكَ الرَّسُولِ الَّذِي أَطْلَعَهُ اللَّهُ عَلَى مَا شَاءَ مِنْ غَيْبِهِ فَعَلِمْنَا مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَيَّ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ الَّذِي أَخْبَرْتُكَ بِهِ يَا ابْنَ هَذَا لَكَائِنٌ إِلَيَّ خَمْسَةَ أَيَّامٍ فَإِنْ لَمْ يَصِحَّ مَا قُلْتُ لَكَ فِي هَذِهِ الْمُدَّةِ

فَإِنِّي كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ إِنْ صَحَّ فَتَعَلَّمْ أَنَّكَ الرَّأْدُ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ وَ لَكَ دَلَالَةٌ أُخْرَى.»

«امام علیه السلام فرمود: آیا خداوند نمی‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ

رَسُولٍ». پس رسول خدا نزد خداوند مرتضی [مورد پسند] می‌باشد و ما ورثه‌ی همان رسولی هستیم که خداوند

او را بر غیب خود، از هر آن چه خواسته، مطلع و آگاه ساخته است. پس ما به آن چه در گذشته رخ داده و آن چه

در آینده، تا روز قیامت، رخ خواهد داد، آگاه هستیم. ای پسر هذاب! آن چه به تو خبر دادم، در مدت پنج روز

واقع خواهد شد. پس اگر آن چه را که به تو گفتم در این مدت صورت نگرفت، من دروغ‌گو و افترا زننده هستم؛

ولی اگر درست بود، پس خواهی دانست که تو رد کننده‌ی خدا و رسول او هستی و این [اتفاق افتادن حوادث در

این مدت] نشانه‌ی دیگری [بر حقانیت ما] برای توست.»

الراوندي، قطب الدين - متوفى ٥٧٣ ق - الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٣٤٣، تحقيق و نشر: مؤسسة الإمام

المهدي عليه السلام الطبعة الأولى، قم، ١٤٠٩ ق.

مرحوم علامه‌ی طباطبایی، بعد از نقل این روایت در تفسیر شریف *المیزان* می‌نویسد:

«أقول: والاختبار في هذا الباب فوق حد الاحصاء و مدلولها أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أخذه بوحى من ربه

وأنهم أخذوه بالوراثة منه صلى الله عليه وآله وسلم.»

«می‌گویم: روایات در این باب، بی‌شمار است و دلالت دارد بر این که رسول خدا صلی الله علیه وآله این علم را از راه وحی گرفته و ائمه علیهم السلام آن را از آن حضرت صلی الله علیه وآله به ارث برده‌اند.»

طباطبایی، سید محمد حسین - متوفای ۱۴۱۲ ق - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۵۹، الطبعة الخامسة، قم، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة، ۱۴۱۷ ق.

نتیجه‌گیری: با توجه به روایات بالا:

اولاً: «ائمه‌ی معصومین علیهم السلام» وارث علوم پیامبر صلی الله علیه وآله هستند و همان گونه که ایشان علم غیب دارند، ائمه علیهم السلام نیز دارای این علم هستند؛

ثانیاً: در روایت دوم، امیرمومنان علیه السلام خودش را مصداق آیه‌ی «من ارتضي من رسول» معرفی کرده است، پس ائمه علیهم السلام نیز مصداق «رسول» می‌باشند. حتی بر اساس برخی از روایات اهل سنت، برای برخی از ائمه علیهم السلام علم غیب اثبات شده است. عبد الرزاق صنعانی، در روایتی صحیح، این چنین نقل کرده است:

«عبد الرزاق عن معمر عن وهب بن عبد الله عن أبي الطفيل قال: شهدت علياً وهو يخطب وهو يقول: سلوني فوالله لا تسألوني عن شيء يكون إلى يوم القيامة إلا حدثكم به وسلوني عن كتاب الله فوالله ما من آية إلا وأنا أعلم بليل نزلت أم بنهار أم في سهل أم في جبل.»

«أبو طفيل مي‌گوید: شاهد بودم که علی علیه السلام خطبه می‌خواند و می‌فرمود: از من بپرسید؛ به خدا سوگند! از هر چه که تا روز قیامت به وجود می‌آید و اتفاق می‌افتد، سؤال نمی‌کنید؛ مگر این که تمام آن‌ها را پاسخ می‌گویم. از کتاب خدا بپرسید؛ به خدا سوگند! هیچ آیه‌ای نازل نشده است؛ مگر این که می‌دانم شب نازل شده است یا روز، در صحرا نازل شده است یا در کوه.»

الصنعاني، ابوبكر عبد الرزاق بن همام - متوفای ۲۱۱ ق - تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۴۱، تحقیق: مصطفی مسلم محمد، الطبعة الأولى، الرياض، مكتبة الرشد، ۱۴۱۰ ق.

آگاهی برخی افراد از طریق الهام

بر اساس منابع شیعه و اهل سنت، برخی از افراد بشر از طریق الهام نیز، بر امور غیبی آگاه می‌شوند. در

ادامه به تعدادی از این موارد اشاره می‌شود:

۱- آگاهی ائمه علیهم السلام از طریق الهام

در برخی از روایات، القاب «محدث» یا «محدثون» به ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام، نسبت داده شده است.

مرحوم کلینی در کتاب *الکافی*، بابی به «ان الائمة علیه السلام مفهمون محدثون» نام گذاری کرده است که برخی

از روایات باب را ارائه خواهد شد:

روایت اول

«[۳] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْأَئِمَّةُ عُلَمَاءُ صَادِقُونَ مُفَهَّمُونَ مُحَدَّثُونَ.»

«محمد بن اسماعیل می‌گوید: از امام هشتم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ائمه علیهم السلام دانشمند،

راست‌گو، فهمیده شده [تفهیم شده] محدث [کسی که فرشتگان با او سخن می‌گویند] هستند.»

الکلینی الرازی، أبو جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق _ متوفای ۳۲۸ ق_، *الأصول من الکافی*، ج ۱،

ص ۲۷۱، ناشر: اسلامیة، تهران، الطبعة الثانية، ۱۳۶۲ هـ.ش.

این روایت از نظر سند صحیح است. علامه‌ی مجلسی 1، علاوه بر تصحیح سند روایت، واژه‌گان روایت را نیز

شرح داده است:

«الحديث الثالث: صحيح.

«مفهمون» من جهة النبي صلى الله عليه و آله و سلم فهمهم القرآن و تفسيره و تأويله و غير ذلك من العلوم و

المعارف «محدثون» من الملك.»

«روایت سوم، صحیح است. «مفهوم» یعنی آن‌ها قرآن، تفسیر، تأویل قرآن و علوم و معارف دیگر را از پیامبر صلی الله علیه وآله فرا گرفته‌اند. «محدثون» یعنی فرشته‌گان با ایشان هم سخن شده‌اند.»

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۱۶۴، چاپ دوم، تهران،

۱۴۰۴ ق.

شیخ جلال صغیر، از علمای شیعه نیز، به صحیح بودن سند روایت تصریح کرده است:

«وفي صحیحة یعقوب بن یزید، عن محمد ابن إسماعیل بن بزیر قال: سمعت أبا الحسن علیه السلام یقول:

الأئمة علماء صادقون مفهوم محدثون.»

الشیخ جلال الصغیر، الولاية التكوينية، الحق الطبيعي للمعصوم (ع)، ص ۲۶۱، بر اساس نرم افزار مکتبه اهل

البيت علیهم السلام.

شیخ علی آل محسن نیز، این روایت را معنا کرده و روایت را صحیح می‌داند:

«ثم إننا بینا أن الأئمة علیهم السلام لیسوا بأنبیاء مرسلین، بل إن القول بنبوة واحد منهم كفر بلا إشکال، و إنما هم

علماء صادقون محدثون ملهمون، وبهذا نطقت الأخبار الثابتة، کصحیحة محمد بن إسماعیل، قال: سمعت أبا

الحسن علیه السلام یقول: الأئمة علماء صادقون مفهوم محدثون.»

«بیان کردیم که ائمه علیهم السلام پیامبران فرستاده شده نیستند؛ بلکه سخن گفتن از نبوت یکی آن‌ها، بدون

شک کفر است؛ اما آن‌ها عالمان، راستگویان و افرادی هستند که از طریق فرشتگان با آن‌ها سخن گفته می‌شود

و به آن‌ها الهام می‌شود. درباره‌ی این مطلب، روایات سخن گفته‌اند؛ برای نمونه روایت صحیح محمد بن

اسماعیل است که ...»

الشیخ علی آل محسن، کشف الحقائق، ص ۱۵۳، بیروت، دار المیزان للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۹ ق -

۱۹۹۹ م.

روایت دوم

در روایت صحیح دیگری، آمده است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله، جبرئیل با حضرت زهرا

3 سخن می‌گفته است:

«0- مُحَمَّدٌ بِنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ: هُوَ جِلْدٌ تَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْمًا. قَالَ لَهُ فَالْجَامِعَةُ؟. قَالَ: تِلْكَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْقَالِجِ فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا وَ هِيَ فِيهَا حَتَّى أَرَشُ الْخَدَشِ قَالَ فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ. قَالَ: فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَتَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْتِيهَا فَيَحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ

يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.»

«ابو عبیده می‌گوید: یکی از شیعیان از امام صادق علیه السلام درباره‌ی جفر پرسید. حضرت علیه السلام فرمود: جفر پوست گاوی است که پر از علم می‌باشد. عرض کرد: جامعه چیست؟. فرمود: طوماریست به اندازه‌ی هفتاد ذراع و عرض یک پوست؛ مانند ران شتر چاق که تمام احتیاجات مردم در آن نوشته شده است [یعنی نوشته‌ها، در آن است نه آن که روی خود آن پوست نوشته باشد - مرآة] همه‌ی قضایا حتی جریمه‌ی خراش در آن جا وجود دارد. عرض کرد: مصحف فاطمه 3 چیست؟. حضرت مدتی سکوت کرد و سپس فرمود: شما از آن چه می‌خواهید و نمی‌خواهید بحث می‌کنید. همانا فاطمه 13 پس از پیغمبر صلی الله علیه وآله هفتاد و پنج روز در قید حیات بود و از فراق پدر اندوه بسیاری داشت و جبرئیل علیه السلام می‌آمد و او را در مرگ پدر تسلیت می‌گفت و خوشحال می‌ساخت و از احوال و مقام پدرش خبر می‌داد و سرگذشت اولادش را پس از او برایش بیان می‌کرد و علی علیه السلام این‌ها را می‌نوشت و آن نوشته‌ها مصحف فاطمه 3 است.»

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (طبعة الإسلامية)، ج 1، ص 241، چاپ چهارم، تهران، 1407 ق.

این روایت نیز، از نظر سندی صحیح است. علامه‌ی مجلسی، پس ذکر روایت، می‌نویسد:

«الحديث الخامس: صحيح.»

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۵۹، چاپ دوم، تهران،

۱۴۰۴ ق.

مرحوم آیت الله العظمی تبریزی نیز، درباره‌ی صحت سند این روایت و «محدثه بودن حضرت زهرا 3»

می‌نویسد:

«وكانت فاطمة 3 في بطن أمها محدثة، وكانت تنزل عليها الملائكة بعد وفاة الرسول صلي الله عليه وآله و

يشهد بذلك الروايات المتعددة، منها صحيحة أبي عبيدة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن فاطمة 3 مكثت بعد

رسول الله صلي الله عليه وآله خمسة وسبعين يوما، وكان دخلها حزن شديد على أبيها وكان يأتيها جبرئيل عليه

السلام فيحسن عزاءها على أبيها ويطيب نفسها و يخبرها عن أبيها و مكانه، و يخبرها بما يكون بعدها في ذريتها

و كان علي عليه السلام يكتب ذلك.»

«حضرت زهرا 3 در شکم مادرش «محدثه» بود و بعد از وفات رسول خدا صلي الله عليه وآله، فرشتگان بر ایشان

نازل می‌شد. بر اثبات این مطلب، روایات متعددی شهادت می‌دهد. یکی از آنها، صحیحی ابو عبیده است که

از امام صادق علیه السلام روایت شده است»

التبريزي، الميرزا جواد، صراط النجاة، ج ۳، ص ۴۴۰.

روایت سوم

در این روایت دیگری، امام باقر علیه السلام، اوصیای رسول خدا صلي الله عليه وآله را با عنوان «محدث»

توصیف کرده است:

«[۱] مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: أَرْسَلَ أَبُو

جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى زُرَّارَةَ أَنْ يُعْلِمَ الْحَكَمَ بْنَ عُثَيْبَةَ أَنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ.»

«عبید بن زراره می‌گوید: امام باقر علیه السلام سراغ زراره فرستاد تا به حکم بن عتیبه اعلام کند که اوصیای پیامبر صلی الله علیه وآله مَحَدَّث هستند.»

الشیخ الكليني، الكافي، ج ۱، ص ۲۷۰.

سید بدر الدین حسینی، واژه‌ی «محدثون» را به «ملهمون» تفسیر کرده است؛ یعنی به آن‌ها الهام می‌شده است:

«قوله عليه السلام: محدثون أي ملهمون.»

الحسيني العاملي، السيد بدر الدين بن أحمد - متوفاي ۱۰۲۰ق - الحاشية على أصول الكافي، ص ۱۶۶، جمعها ورتبها: السيد محمد تقي الموسوي، تحقيق: علي الفاضلي، چاپ اول، دار الحديث للطباعة والنشر، ۱۴۲۵ق - ۱۳۸۳ش.

روایت چهارم

امیر مؤمنان علیه السلام در حدیث معروف «نورائیت» می‌فرماید:

«وأنا صاحب اللوح المحفوظ ألهمني الله عز وجل علم ما فيه.»

«من صاحب لوح محفوظ هستم که خداوند متعال علم آن را به من الهام کرده است.»

المجلسي، محمد باقر - متوفای ۱۱۱۱ق - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۶، ص ۴، تحقيق:

محمد الباقر البهبودي، الطبعة الثانية، بيروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق - ۱۹۸۳م.

۲- آگاهی برخی از خلفا و علمای اهل سنت

البته این نکته نیز باید بیان شود که تنها شیعه نیست که بهره‌مندی ائمه علیهم السلام از علم غیب به وسیله‌ی

الهام را قائل می‌باشد؛ بلکه در منابع اهل سنت نیز روایاتی نقل شده است که برخی از افراد را به عنوان

«مَحَدَّث» نام برده است و بر اساس این روایات، به این افراد الهام می‌شده است. در ادامه فهرستی از این افراد ارائه می‌گردد:

الف- عمر بن خطاب

علمای اهل سنت، درباره‌ی عمر، نقل کرده‌اند که وی «مَحَدَّث» بوده است:

«۲۳۹۸ حدیثی ابو الطاهر أحمد بن عمرو بن سرح حدثنا عبد الله بن وهب عن إبراهيم بن سعد عن أبيه سعد بن إبراهيم عن أبي سلمة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان يقول: قد كان يكون في الأمم قَبْلَكُمْ مُحَدَّثُونَ فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَإِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ مِنْهُمْ قَالَ: بن وهب تَفْسِيرُ مُحَدَّثُونَ: مُلْهَمُونَ.»

«از عایشه نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: در امت‌های پیش از شما، افرادی محدث بودند و اگر در میان امتم [این افراد] باشند، عمر بن خطاب یکی از آنهاست. ابن وهب گفته: تفسیر «محدثون» ملهمون است [یعنی کسی که به او الهام می‌شود].»

النيسابوري القشيري، ابوالحسين مسلم بن الحجاج - متوفای ۲۶۱ ق - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۶۴،

تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت، دار إحياء التراث العربي.

علمای اهل سنت، برای واژه «محدثون»، تفسیرهای مختلفی آورده اند.

۱. محدث یعنی کسی که از روی حدس و گمان سخن می‌گوید.

ابن اثیر جزری پس نقل روایت می‌گوید:

«مَحَدَّثُونَ؛ أَرَادَ بِقَوْلِهِ: مُحَدَّثُونَ، أَقْوَامًا يَصِيبُونَ إِذَا ظَنُّوا وَحَدَسُوا ، فَكَأَنَّهُمْ قَدْ حَدَّثُوهُ بِمَا قَالُوا.»

«مراد از «محدثون» گروهی هستند که از روی ظن و حدس سخن درست می‌گویند؛ گویا آن چه را می‌گویند برایشان گفته شده است.»

ابن أثير الجزري، المبارك بن محمد ابن الأثير - متوفى ٥٤٤ ق - معجم جامع الأصول في أحاديث الرسول، ج ٨، ص ٦١٠، بر اساس نرم افزار الجامع الكبير.

ابن قتيبه نیز همین تفسیر را برای «محدثون» گفته است:

«وقال ابن قتيبة: يريد قوما يصيبون إذا ظنوا وحدهم، فكأنهم حدثوا بشيء فقالوه.»

ابن الجوزي الحنبلي، جمال الدين ابوالفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد - متوفى ٥٩٧ ق - كشف المشكل من حديث الصحيحين، ج ٣، ص ٣٨١، تحقيق: علي حسين البواب، الرياض، دار الوطن، ١٤١٨ ق - ١٩٩٧ م.

٢. محدث به معنای کسی است که به او الهام می‌شود.

برخی دیگر از علمای اهل سنت، واژه‌ی «محدث» را به معنای «مُلهم» گرفته‌اند، مراد از آن، کسانی هستند

که در دلشان الهام می‌شود. ابن حجر عسقلانی، در تفسیر این واژه، می‌نویسد:

«واختلف في تاويله ف قيل: ملهم. قاله: الأكثر.»

«در تأویل این واژه اختلاف شده است. گفته شده به معنای الهام شده است. این دیدگاه را بیشتر علما گفته-

اند.»

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل - متوفى ٨٥٢ ق - فتح الباري شرح صحيح البخاري،

ج ٧، ص ٥٠، تحقيق: محب الدين الخطيب، بيروت، دار المعرفة، بی تا.

در این جا باید بیان کرد که مقصود علمای اهل سنت از «ملهم»، الهام ملائکه به شخص نمی‌باشد؛ بلکه به

ذهن آمدن حقیقت مطلب یا همان حس ششم است؛ چنان که بغوي و ابن اثير این مطلب را بیان کرده‌اند. بغوي

در کتاب *شرح السنة* می‌نویسد:

«قوله: محدثون فالمحدث: الملهم يلقي الشيء في روعه يريد قوما يصيبون إذا ظنوا، فكأنهم حدثوا بشيء، فقالوه

وتلك منزلة جليلة من منازل الأولياء.»

«محدث، کسی است که چیزی در دلش به وی الهام شده است و مقصود از محدثون، گروهی هستند که در موقع ظن و گمان، درست می‌گویند؛ گویا این که با آنها سخن گفته شده و آنها همان را گفته‌اند. این جایگاه بالایی از جایگاه اولیاست.»

البغوي، الحسين بن مسعود - متوفای ۵۱۶ ق - شرح السنة، ج ۱۴، ص ۲۲، تحقیق: شعيب الأرنؤوط - محمد زهير الشاويش، الطبعة الثانية، دمشق - بيروت، المكتب الإسلامي، ۱۴۰۳ ق - ۱۹۸۳ م.

ابن اثیر نیز، واژه‌ی «ملهم» را این گونه تفسیر کرده است:

«وقد جاء في الحديث تفسيره: (أنهم ملهمون) والملهم هو الذي يلقى في نفسه الشيء فيخبر به حدسا وفراصة و هو نوع يختص به الله عز وجل من يشاء من عباده الذين اصطفى، مثل عمر، كأنهم حدثوا بشئ فقالوه.»

«ملهم آن کسی است که در نفس او چیزی القا می‌شود و از روی حدس و فراست از آن خبر می‌دهد. این نوع الهام را خداوند متعال به برخی از بندگان برگزیده‌اش اختصاص می‌دهد؛ گویا با آنها سخن گفته می‌شود، آن گاه آنها می‌گویند.»

ابن أثير الجزري، ابوالسعادات المبارك بن محمد - متوفای ۶۰۶ ق - النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ۱، ص ۳۵۰، تحقیق: طاهر أحمد الزاوي - محمود محمد الطناحي، بيروت، المكتبة العلمية، ۱۳۹۹ ق - ۱۹۷۹ م.

با توجه به مطالب بالا، روشن شد که مراد از «ملهم»، کسانی هستند که بر اساس يك حس درونی، حدس و گمانشان درست از آب در می‌آید. بنابراین، مورد اول و دوم با هم تفاوت چندانی ندارد.

۳. محدثون به معنای کسانی است که به آنها وحی می‌شود.

ابن عاشور در تفسیر *التحریر والتنوير*، ذیل آیه‌ی (أو يرسل رسولا فيوحى ياذهن ما يشاء)، وحی را واقع شدن مراد خدا در نفس پیامبر صلی الله علیه وآله می‌داند و تصریح می‌کند که برای غیر انبیاء علیهم السلام نیز حاصل می‌شود. وی پس از آن، به روایت مورد بحث، استناد کرده است:

«والمراد بالوحي هنا: إيقاع مراد الله في نفس النبي يحصل له به العلم بأنه من عند الله فهو حجة للنبيء لمكان العلم الضروري وحجة للأمة لمكان العصمة من وسوسة الشيطان وقد يحصل لغير الأنبياء ولكنه غير مطرد ولا منضبط مع أنه واقع وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم: قد كان فيما مضى قبلكم من الأمم مُحدِّثون فإن يكن في أمتي منهم أحد فعمر بن الخطاب؛ قال ابن وهب: محدِّثون: مُلهمون.»

«مقصود از وحی، در این جا، واقع شدن مراد خداوند در نفس پیامبر علیه السلام است به گونه‌ای که برای آن حضرت علم پیدا می‌شود که آن چیز از طرف خداوند است. پس به خاطر این علم قطعی، این مطلب برایشان حجت است و از آن جایی که ایشان از وسوسه‌های شیطان مصون هستند، این مسأله برای امت نیز حجت است. این نوع از وحی، برای غیر پیامبران نیز حاصل می‌شود، اما شایع و همیشگی نیست. رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌فرماید: در میان امت‌های پیش از شما افرادی محدث بودند، اگر در امت من کسی باشد، او عمر بن خطاب است.»

المقدسي، جمال الدين يوسف بن حسن بن عبد الهادي - متوفای ۹۰۹ ق - تفسير التحرير و التنوير، ج ۲۵،

ص ۳۴، تحقيق: محمد بن ناصر العجمي، الطبعة الأولى، بيروت، دار البشائر الإسلامية، ۱۴۱۸ق - ۱۹۹۷ م.

ابن عاشور بر این باور است که بر اساس روایت پیامبر صلی الله علیه وآله، به عمر، وحی می‌شده است.

۴. محدث کسی است که فرشتگان با او سخن می‌گویند.

محمد بن اسماعیل بخاری، در این زمینه، نقل کرده است:

«زَادَ زَكْرِيَاءُ بْنُ أَبِي زَائِدَةَ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَقَدْ كَانَ

فِيْمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجَالٌ يُكَلِّمُونَ مَنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ فَإِنْ يَكُنْ مِنْ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعَمْرٌ.»

البخاري الجعفي، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل - متوفای ۲۵۶ ق -، صحيح البخاري، ج ۳، ص ۱۳۴۹، تحقيق:

د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

برخی از علمای اهل سنت، روایت محدث بودن عمر را، به این معنا تفسیر کرده‌اند؛ چنان که ابن حجر عسقلانی و نووی در معتبرترین شرح‌های صحیح بخاری و صحیح مسلم، از این مطلب با عنوان «قیل» تعبیر کرده‌اند:

«وقیل مکلم أي تکلمه الملائكة بغير نبوة.»

«و گفته شده محدث کسی است که با وی سخن گفته شده است؛ یعنی فرشتگان با او سخن می‌گویند بدون این که او پیامبر باشد.»

فتح الباری، ج ۷، ص ۵۰

نووی از شارحان صحیح مسلم نیز، در شرح این واژه، می‌نویسد:

«وقیل تکلمهم الملائكة وجاء في رواية متکلمون وقال: البخاري يجري الصواب على سنتهم.»

«وگفته شده است که با محدثون، فرشتگان سخن می‌گویند و در روایتی، تعبیر «متکلمون» آمده است. بخاری گفته: سخن درست بر زبان آن‌ها جاری می‌شود.»

النووي الشافعي، محيي الدين أبو زكريا يحيى بن شرف بن مر بن جمعة بن حزام - متوفى ٦٧٦ ق - شرح

النووي علي صحيح مسلم، ج ١٥، ص ١٦٦، الطبعة الثانية، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٣٩٢ ق.

این مضمون، در روایت دیگری که طبرانی نقل کرده است، به صورت صریح بیان شده است:

«٦٧٢٦ حدثنا محمد بن أبي زرة ثنا هشام بن عمار نا إسماعيل بن عياش نا محمد بن مهاجر عن أبي سعد

خادم الحسن بن أبي الحسن عن الحسن عن أبي سعيد الخدري قال: قال: رسول الله صلى الله عليه وسلم من

أبغض عمر فقد أبغضني ومن أحب عمر فقد أحبني وإن الله باهى بالناس عشية عرفة عامة وباهى بعمر خاصة وإنه

لم يبعث نبيا إلا كان في أمته محدث وإن يكن في أمتي منهم أحد فهو عمر. قالوا: يا رسول الله كيف محدث؟

قال: تتكلم الملائكة على لسانه.»

«ابو سعید خدری می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: کسی که با عمر دشمنی کند، با من دشمنی کرده است و کسی که عمر را دوست داشته باشد، مرا دوست دارد. همانا خداوند در شام عرفه، به مردم، به صورت عام و به عمر، به صورت خاص، افتخار می‌کند و هیچ پیامبری بر انگیزته نشده مگر این که در میان امتش «محدث» وجود داشته است. اگر در میان امت من چنین فردی باشد، او عمر است. گفتند: یا رسول الله چگونه «محدث» است؟ فرمود: فرشتگان، با زبان او سخن می‌گویند.»

الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن أحمد بن ایوب - متوفای ۳۶۰ ق - المعجم الأوسط، ج ۷، ص ۱۸، تحقیق:

طارق بن عوض الله بن محمد - عبد المحسن بن إبراهيم الحسینی، القاهرة، دار الحرمین، ۱۴۱۵ق.

نقد این روایت

روایت بالا، که درباره‌ی عمر بن خطاب بود و اهل سنت از آن «محدث بودن» وی را فهمیده‌اند، از نظر سند ضعیف است و اعتباری ندارد. در سند این روایت، شخصی به نام «ابو سعد خادم حسن بصری» قرار دارد که از نظر علمای رجال اهل سنت، فردی نا آشناست. دیدگاه برخی از این علماء بدین شرح است:

۱. ابو بکر هیثمی؛

وی در کتاب **مجمع الزوائد**، پس از نقل این روایت، درباره‌ی ابو سعد خادم حسن بصری می‌نویسد: من او را

نمی‌شناسم، اما دیگر رجال ثقه هستند.

«عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله من أبغض عمر فقد أبغضني ومن أحب عمر فقد أحبني وإن الله باهى بالناس عشية عرفة عامة وباهى بعمر خاصة وإنه لم يبعث الله نبيا إلا كان في أمته محدث وإن يكن في أمتي منهم أحد فهو عمر. قالوا يا رسول الله: كيف محدث؟ قال: تتكلم الملائكة على لسانه.

رواه الطبراني في الأوسط وفيه أبو سعد خادم الحسن البصري ولم أعرفه وبقيّة رجاله ثقات.»

الهيثمی، ابوالحسن علی بن أبی بکر - متوفای ۸۰۷ ق - مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۶۹، القاهرة -

بیروت، دار الریان للتراث - دار الكتاب العربي، ۱۴۰۷ق.

او نیز در کتاب *میزان الاعتدال* تصریح می‌کند که من ابو سعد خادم حسن بصري را نمی‌شناسم و روایتش باطل است و انگشت روی همین روایت گذاشته و می‌گوید:

«۱۰۲۳۶ (۴۸۳) : أبو سعد خادم الحسن البصري لا يدري من ذا و خبره باطل هشام بن عمار حدثنا إسماعيل بن عياش حدثنا محمد بن مهاجر عن أبي سعد خادم الحسن عن الحسن عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من أبغض عمر فقد أبغضني إن الله باهى بالناس عشية عرفة عامة وباهى بعمر خاصة. رواه الطبراني في المعجم الأوسط.»

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان - متوفى ۷۴۸ ق - ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۷، ص ۳۷۲، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض و الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۹۹۵م.

۳. ابن حجر عسقلاني؛

وي نیز در کتاب *لسان الميزان* همانند ذهبي گفته است که من ابو سعد را نمی‌شناسم و خبرش باطل است: «۴۸۲ - أبو سعد خادم الحسن البصري لا يدري من ذا خبره باطل. روى الطبراني في المعجم الأوسط عن شيخ له عن هشام بن عمار عن إسماعيل بن عياش عن محمد بن مهاجر عن أبي سعد خادم الحسن البصري عن الحسن عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: قال: رسول الله صلى الله عليه وسلم من ابغض عمر فقد ابغضني ان الله باهى بالناس عشية عرفة عامة وباهى بعمر خاصة.»

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل - متوفى ۸۵۲ ق - لسان الميزان، ج ۷، ص ۵۱، تحقيق: دائرة المعارف النظامية - الهند، الطبعة الثالثة، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۰۶ق - ۱۹۸۶م.

۴. علي بن محمد كناني؛

او نیز در کتاب *تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشنيعة الموضوعة*، همین سخن را گفته است:

« ۲۱ - أبو سعد خادم الحسن البصرى؛ لا يدري من ذا و خبره باطل. »

الكناني، علي بن محمد بن علي بن عراق - متوفاي ۹۶۳ ق - تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشنيعة
الموضوعة، ج ۱، ص ۱۳۲، تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف - عبد الله محمد الصديق الغماري، الطبعة الأولى،
بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۳۹۹ ق.

بنابراین، روایت مذکور، اعتباری ندارد و استناد اهل سنت به این روایت برای اثبات محدث بودن عمر و سخن
گفتن فرشته با او، حقیقت ندارد و چه بسا سرّ این که ابن حجر و نووی از این قول با عبارت «قیل یعنی قول
ضعیف» یاد کرده‌اند، ضعف روایتی است که پایه و اساس آن قول بود.

ب- عبد الوهاب شعرانی

عبد الوهاب شعرانی نیز ادعا دارد که از طریق الهام، بر دلیلی آگاهی یافته است:

«و قد اطلعتني الله تعالى من طريق الالهام على دليل لقول الإمام داود الظاهري رضي الله عنه بنقض الطهارة
بلمس الصغيرة التي لا تشتهي.»

«خداوند متعال از طریق الهام به دلیل قول امام داود ظاهری مرا آگاه ساخت، قول او این است که با لمس
صغیره در صورتی که شهوت بر انگیز نباشد، طهارت نقض می‌شود.»

الشعراني المصري، عبد الوهاب _ متوفاي ۹۷۳ ق _، علماء المسلمين والوهابيون، ص ۱۲، بر اساس مكتبة
اهل البيت.

البته ما نمی‌توانیم این ادعای شعرانی را بپذیریم؛ زیرا اولاً: دلیلی بر این مطلب وجود ندارد که افراد عادی
چنین توانایی داشته باشند و ثانیاً: این سخن، شهادتی به نفع خودش است. جالب این جاست که هنگامی ما،
ماجرای فدک و ادعای حق حضرت صدیقه طاهره ۳ را مطرح می‌کنیم، با این که آیه‌ی تطهیر در شأن آن حضرت
نازل شده، می‌گویند: ایشان شهادت به نفع خودش داده و شهادت انسان در حق خودش، پذیرفته نیست؛ اما

برخی علمای اهل سنت، برای اثبات خودشان و حرفشان، بدون کوچک‌ترین دلیلی، ادعاهای بزرگی را مطرح می‌کنند. ثالثاً: از اشکال بالا که بگذریم، اگر افرادی عادی غیر از پیامبران علیهم السلام، از راه الهام از امور غیبی آگاه شوند، ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام که فرستادگان الهی هستند، به طریق اولی از غیب آگاه هستند.

تطبیق آیات گروه سوم بر ائمه علیهم السلام در تفاسیر دانشمندان اهل سنت

با جست و جویی که در کلام و سخنان علمای اهل سنت انجام گرفت، آن‌ها، آیات گروه سوم را بر «وَلِيٍّ»، «ائمه» و «وارثان پیامبر علیهم السلام» تطبیق داده و آن‌ها را مصداق «رسول» معرفی کرده و نتیجه گرفته‌اند که ائمه‌ی علیهم السلام پیرو پیامبر صلی الله علیه وآله نیز، از علم غیب بهره‌مند هستند. برای نمونه، در ادامه، برخی از این علما معرفی می‌گردند.

۱- شعبی: وارث رسول از غیب و اسرار با خبر است

اسماعیل بروسوی در تفسیر *روح البیان* در ابتدای سوره‌ی هود، پیرامون تفسیر حروف مقطعه «الر»، نوشته است:

«قالوا: الله اعلم بمراده من الحروف المقطعة فانها من الاسرار المكتومة كما قال الشعبی حين سئل عنها سر الله:

فلا تطلبوه و الله تعالى لا يظهر على غيبه احدا الا من ارتضى من رسول او وارث رسول.»

«علما گفته‌اند: خداوند به مرادش از حروف مقطعه داناتر است؛ زیرا این از اسرار پنهان خداست؛ چنان که شعبی هنگامی که از وی درباره این حروف سؤال شد، گفت: آن‌ها سر خدا هستند و از آن سؤال نکنید و خداوند هیچ فردی را، جز کسانی که از ایشان راضی است، همانند رسول و یا وارث او، از غیبش مطلع نکرده است.»

حقی بروسوی، اسماعیل، - متوفای قرن دوازدهم - تفسیر حقی المسمی بتفسیر روح البیان، ج ۴، ص ۹۰،

بیروت، دار الفکر، بی تا، بر اساس نرم افزار جامع التفاسیر.

۲- فخر رازی : خداوند غیر رسولان را نیز از غیب آگاه می سازد

وی در تفسیر کبیر، ذیل آیهی «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ» تصریح می کند که مراد آیه این نیست که خداوند تنها رسولان را از غیب آگاه می سازد؛ بلکه غیر رسولان را نیز از غیب آگاه می سازد:

«و اعلم أنه لا بد من القطع بأنه ليس مراد الله من هذه الآية أن لا يطلع أحداً على شيء من المغيبات إلا الرسل، و الذي يدل عليه وجوه أحدها: أنه ثبت بالأخبار القريبة من التواتر أن شقاً و سطيحاً كانا كاهنين يخبران بظهور نبينا محمد صلى الله عليه وسلم قبل زمان ظهوره و كانا في العرب مشهورين بهذا النوع من العلم، حتى رجع إليهما كسرى في تعرف أخبار رسولنا محمد صلى الله عليه وسلم فثبت أن الله تعالى قد يطلع غير الرسل على شيء من الغيب.»

«قطعا مقصود خداوند از آیه این نیست که تنها رسولان را از غیبها آگاه می سازد. دلائلی که این مطلب را ثابت می کند، این است:

اولاً: با روایاتی که نزدیک به تواتر است، ثابت شده که «شق و سطيح» [نام دو نفر است] که کاهن بودند، از ظهور پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه وآله، خبر می دادند و آن دو، در میان عرب مشهور بودند که این نوع از علم را دارا هستند. تا جایی که «کسری» در شناخت احوال پیامبر ما صلی الله علیه وآله به آن دو مراجعه کرد. پس در نتیجه ثابت شد که خداوند متعال غیر پیامبران را نیز بر مقداری از غیب آگاه می کند.

الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي - متوفى ٦٠٤ ق - التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج ٣٠، ص ١٤٩، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢١ ق - ٢٠٠٠ م.

۳- ابن حجر عسقلانی: ولی و تابع رسول از غیب آگاهی دارد

ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری در تفسیر آیهی بیست و هفت سورهی جن، می نویسد:

«إلا من ارتضى من رسول فإنه يقتضي اطلاع الرسول على بعض الغيب والولي التابع للرسول عن الرسول يأخذ وبه يكرم والفرق بينهما أن الرسول يطلع على ذلك بأنواع الوحي كلها والولي لا يطلع على ذلك إلا بمنام أو الهام والله اعلم.»

«مقتضاي جمله «الا من ارتضى من رسول»، این است که رسول، به برخی از غیبها آگاهی دارد و نیز «ولي» که پیرو رسول است از ایشان این علم را می‌گیرد و به واسطه‌ی آن، مورد اکرام است. تفاوتش در این است که رسول، از راه انواع وحی آگاهی می‌یابد؛ اما ولی، از راه خواب یا الهام به آن دست می‌یابد.»

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل - متوفى ٨٥٢ ق - فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج ٨، ص ٥١٤، تحقيق: محب الدين الخطيب، بيروت، دار المعرفة، بی تا.

ابن حجر از قول شیخ ابو الفضل بن عطاء، بعد از نقل روایتی آورده است، که «ولي» به اذن خداوند از غیب آگاهی دارند:

«قال الشيخ أبو الفضل بن عطاء في هذا الحديث عظم قدر الولي»

قال وفيه دلالة على جواز اطلاع الولي على المغيبات باطلاع الله تعالى له.»

«این روایت دلالت دارد بر این که «ولي» با اطلاع خداوند از غیب آگاه است.»

فتح الباري، ج ١١، ص ٣٤٧

٤- ابن حجر هیثمی: وارثان پیامبر علم غیب دارند

ابن حجر هیثمی تصریح می‌کند که خداوند وارثان انبیاء علیهم السلام را نیز از علم غیبش مطلع ساخته است:

«لأن الله تعالى أطلع أنبياءه بل وراثهم على مغيبات كثيرة لكنها جزئيات قليلة بالنسبة إلى علمه تعالى فهو

المنفرد بعلم المغيبات على الإطلاق كليها وجزئياتها دون غيره.»

«خداوند متعال، پیامبران بلکه وارثان آنها را بر غیب بسیاری آگاه ساخته است؛ اما این آگاهی، نسبت به علم خداوند، جزئی و اندک است، پس تنها خداوند است که مطلقاً و به صورت کلی و جزئی بر غیب آگاهی دارد؛ نه غیر خداوند.»

الهیثمی، ابوالعباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر - متوفای ۹۷۳ ق - الزواجر عن اقتراف الكبائر، ج ۲، ص ۷۲۴، تحقیق: تم التحقیق والاعداد بمركز الدراسات والبحوث بمكتبة نزار مصطفى الباز، الطبعة الثانية، صیدا - بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۰ ق - ۱۹۹۹ م.

۵- حکمت بن بشیر بن یاسین: علم غیب انبیا علیهم السلام و اولیا از راه وحی و الهام است

وی از مفسرین دیگر اهل سنت است که علم غیب انبیا علیهم السلام و اولیاء را، با علم غیب اختصاصی خداوند، در تضاد و منافات نمی‌داند:

«وما روی عن الانبياء والاولياء من الاخبار عن الغيوب فبتعليم الله تعالى اما بطريق الوحي او بطريق الالهام والكشف فلا ينافى ذلك الاختصاص علم الغيب مما لا يطلع عليه الا الانبياء والاولياء والملائكة كما اشار اليه بقوله: عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الا من ارتضى من رسول ...»

«خبرهای غیبی که از پیامبران و اولیاء روایت شده، به تعلیم خداوند متعال است یا از طریق وحی یا الهام و مکاشفه؛ پس اختصاص دادن علم غیب به خداوند، با آن علم غیبی که خدا آن را به انبیا و اولیاء می‌دهد، منافات ندارد؛ چنان که خداوند در این آیه اشاره کرده است ...»

حکمت بن بشیر بن یاسین، موسوعة الصحيح المسبور من التفسير بالمأثور، ج ۴، ص ۵۴۸، الطبعة الأولى،

المدينة النبوية، الدار المآثر للنشر والتوزيع والطباعة، ۱۴۲۰ ق - ۱۹۹۹ م، بر اساس نرم افزار المكتبة الشاملة.

ابراهيم ابراهيم هلال: خداوند افراد مورد پسند خود را از غيب آگاه ساخته است

ابن حجر در كتاب *فتح الباري* ذيل روايت «من عاد وليا...» چند صفحه بحث کرده و از آن نتیجه گرفته است که ولي خدا نیز، مي‌تواند با اذن خداوند از غيب آگاه شود:

«وفيه دلالة على جواز اطلاع الولي على المغيبات باطلاع الله تعالى وإياه و لا يمنع من ذلك ظاهر قوله: (عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول) فإنه لا يمنع دخول بعض أتباعه معه بالتبعية لصدق قولنا: ما دخل على الملك اليوم إلا الوزير و من المعلوم أنه دخل معه بعض خدمه.»

«این روايت، دلالت مي‌کند که آگاهي ولي، بر غيب، با اذن و اطلاع خداوند، جايز است و ظاهر آيهی «عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا» مانع این سخن نمی‌شود؛ زیرا آيه، ورود برخی از پیروان يك شخص را به خاطر پیروي از او، ممنوع نمی‌کند؛ زیرا مثلا هنگامی که ما مي‌گوییم: امروز بر پادشاه جز وزير وارد نشد، درست است؛ اما روشن است که وزير با برخی از خادمانش وارد شده است.»

ابراهيم ابراهيم در شرح این روايت، كتاب مستقلي نوشته و سخن ابن حجر را نقل کرده و پس نقل آن، درباره‌ی این آيهی قرآن، مي‌گوید:

«قلت: الوصف المستثنى للرسول هنا إن كان فيما يتعلق بخصوص كونه رسولا فلا مشاركة لأحد من أتباعه فيه إلا منه وإلا فيحتمل ما قال ، والعلم عند الله عز وجل ' انتهى.»

«مي‌گویم: وصفي که در این جا براي «رسول» مستثنا شده، [مراد من ارتضي است] اگر ویژه‌ی خود رسول باشد، هیچ يك از پیروانش، داخل در این وصف نیستند [علم غيب ندارند] مگر این که خداوند افاضه کند. اما اگر ویژه‌ی خودش نباشد، آن چه را ابن حجر گفته احتمال دارد و علم آن در نزد خداوند است.»

ابراهيم ابراهيم پس از آن، اين سخن ابن حجر را تصديق کرده و مي‌گويد:

«فأقول: هذا صحيح؛ فإن الله سبحانه قد أطلع على ما يشاء من غيبه من يرتضيه من رسله كما تفيد هذه الآية ... و قد وقع منه [صلى الله عليه و وآله وسلم] ذلك في غير قضية كاطلاعه حذيفة على أهل النفاق ومعرفته بهم. ... فهذا وأمثاله هو من عند الله سبحانه ... »

«مي‌گويم: اين سخن صحيح است؛ زيرا خداوند سبحان هر اندازه از غيب خودش را كه بخواهد، به كساني را كه از ايشان راضي است همانند فرستادگانش، مي‌دهد؛ چنان كه اين مطلب از اين آيه فهميده مي‌شود ... آگاه نمودن از غيب توسط رسول خدا صلي الله عليه وآله در چندين قضيه واقع شده است؛ همانند اين كه حذيفه را از اسامي منافقان آگاه نمود ... اين مورد و امثال آن، از جانب خداوند متعال است.»

ابراهيم ابراهيم هلال، ولاية الله و الطريق إليها، ج ۱، ص ۵۰۴، تحقيق: تقديم ابن الخطيب، القاهرة، دار الكتب الحديثة، بی تا.

۶- علاء الدين بخاري: غير خدا با تعليم خدا مي‌توانند از غيب آگاه شوند

اين عالم اهل سنت، پس از آيه‌ی «لا يعلم تأويله الا الله» مي‌نويسد:

«ثم إنه لا يمنع أن يعلم غير الله بتعليمه كما قال تعالى: عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول.»

«اين آيه، منع نمي‌کند که غير خدا به واسطه‌ی تعليم خدا، از تأويل و معنای حقيقي آيات آگاهی يابد؛ چنان که خداوند متعال فرموده: «دانای به غيب خداست، بر غيبش کسی را آگاه نمي‌کند، جز فرستادگانی که خداوند از آنها راضي باشد.»

البخاري، علاء الدين عبد العزيز بن أحمد - متوفاي ۷۳۰ ق - كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوي،

ج ۳، ص ۳۱۰، تحقيق: عبد الله محمود محمد عمر، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ق - ۱۹۹۷م.

نتیجه‌گیری پایانی

اولاً: وهابیت و برخی علمای اهل سنت، گروهی از آیات علم غیب را، که این علم را از غیر خداوند نفی می‌کنند، دستاویز قرار داده و بر نفی علم غیب پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام استدلال کرده‌اند، در حالی که آیات دیگر را نادیده می‌گیرند. در این نوشتار روشن گردید که گروه دیگری از آیات، علم غیب را برای غیر خداوند نیز اثبات می‌کنند. بنابراین آیات نفی‌کننده علم غیب از غیر خدا، ناظر به علم غیب ذاتی و استقلالی است که تنها برای خداوند است و آیات اثبات علم غیب برای غیر خدا، ناظر به علم غیب خدادادی و غیر ذاتی است. جمع میان آن‌ها، این است که غیر خداوند علمشان ذاتی نیست؛ بلکه از جانب خداوند به آن‌ها بخشیده شده است و در نهایت میان این دو گروه، هیچ گونه تنافی‌ای وجود ندارد.

ثانیاً: ثابت شد که بر اساس آیات قرآنی، علاوه بر پیامبران علیهم السلام، ائمه طاهرين علیهم السلام نیز علم غیب دارند؛ زیرا واژه‌ی «رسول» در گروه سوم آیات، شامل همه‌ی فرستادگان الهی می‌شود و ائمه علیهم السلام نیز، مصداق «رسول» هستند؛ به دلیل این که از دیدگاه شیعه و روایات صحیح اهل سنت، مقام امامت، الهی است، و امام را خداوند انتخاب کرده و برای هدایت بشر فرستاده است و در نتیجه، هر علمی را که پیامبر صلی الله علیه وآله دارد، ائمه علیهم السلام نیز دارند.

موفق باشید.

گروه پاسخ به شبهات.

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف